

هفته نامه راه کارگر

نشریه سیاسی - خبری کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

سردبیر : آرش کمانگر شماره 248 یکشنبه 11 اردیبهشت 1384 1 مه 2005



گرامی باد اول ماه مه (11 اردیبهشت) روز جهانی همبستگی طبقاتی کارگران!

کارگران رزمنده ایران!

اول ماه مه (11 اردیبهشت) روز جهانی همبستگی طبقاتی کارگران ، بر شما خجسته باد !
شما سال گذشته را با افتخار و با افزایش تلاش تان برای برپایی پایه های همبستگی طبقاتی در میان خود و با اعلام ایجاد تشکل های مستقل و ازاد کارگری در پی سالها مبارزه پی گیر و بی امان ، پشت سر گذاشتید.

بقیه در صفحه 2

فراخوان کمیته پیگیری ایجاد تشکلهای آزاد کارگری به مناسبت اول مه

ص 3

از کارزار " فعالین سیاسی داخل کشور " برای
مخالفت با مداخله امپریالیستی ، پشتیبانی کنیم

ص 10

ترهات امپریالیستی ترجمه : احمد مزارعی

ص 11

غرش رعد در آسمان بی ابر!

احمد زاهدی لنگرودی ص 18

درك "عضلانی" از مفهوم طبقه کارگر !!

آرش کمانگر

این روزها از جنبش کارگری زیاد سخن گفته می شود، اما متأسفانه معدود افراد و جریاناتی هستند که در رابطه با فاعل و عامل این جنبش یعنی طبقه کارگر و مفهوم واقعی آن و نیز اثرات تحولات عظیم اقتصادی بر آن، تعمق کنند. توگویی که این جنبش ، تعریف و ساختار طبقه کارگر را همچون بسیاری از اصول و مفاهیمی که ابدی و مقدس می شمرد، بدیهی و غیرقابل بحث می پندارد ،

بقیه در صفحه 4

نقدهای با عیار!

تقی روزبه t.roozbe@freenet.de

آقای بیژن حکمت درنوشته ای با عنوان "بیانیه 565 نفر و نقدهای بی عیار" موضع راه کارگر درمورد بیانیه مزبور را تحلیلی بدون عیار خوانده است.

بقیه در صفحه 6

علیه سرکوب خلق عرب خوزستان و برای

آزادی زندانیان سیاسی بپا خیزیم! ص 13

خلاصه ای از مصاحبه " یوسف عزیزی بنی طرف "

به نقل از رادیو برابری رسول طرفی ص 13

به احکام اعدام زندانیان سیاسی اعتراض کنیم!

از اعدام اسماعیل محمدی و حجت زمانی ممانعت کنیم!

ص 12

اخبار آکسیونها و سمینارها در خارج

بیانیه جمعی از کارگران ایران خودرو

حق تعیین سرنوشت ملی و

نظام جهانی سرمایه (2)

یونس یارساناب ص 16

دارند که در آن چیزی جز ثروت اندوزی و غارت مردم زحمتکش حکم نمی راند.

تردیدی نیست که کارگران و زحمتکشان ما نفعی در توطیه شوم جنگی که برای آنها تدارک دیده شده است ندارند، چرا که در هر حال چیزی جز فقر و فلاکت بیشتر، کشتار و اوارگی و حقارت و درماندگی بیشتر نصیب شان نخواهد شد. تردیدی وجود ندارد که آنها به همان میزان که مبارزات روزمره خود برای یک زندگی شرافتمندانه و انسانی و برای رهایی از فلاکت و حقارتی که رژیم اسلامی سرمایه بر آنها تحمیل کرده را گسترش می دهند، به همان میزان نیز قادر خواهند بود خطر تهاجم نظامی امریکا به بهانه صدور دموکراسی و یا دفاع از حقوق اقلیت های ملی و یا مذهبی را کاهش دهند.

کارگران و زحمتکشان ایران می توانند و شایستگی انرا دارند که حق تعیین سرنوشت خویش را، با سازماندهی اتحاد و همبستگی در میان نیروهای خود (از هر رنگ و نژاد و مسلک و مذهبی) به کف آورند و جامعه ای مبتنی بر آزادی و برابری و به دور از هر گونه استثمار و تبعیض طبقاتی، جنسی و ملی بنا کنند.

در راستای این هدف بزرگ، بیابیم دوش بدوش یکدیگر، روز اول ماه مه، روز جهانی طبقه کارگر را به روز اتحاد و همبستگی کارگران و زحمتکشان ایران، به روز تلاش همه جانبه برای ایجاد تشکلهای مستقل کارگری، به روز مبارزه برای برخورداری همگان از یک زندگی شرافتمندانه و انسانی، به روز اعتراض به شرایط سرکوب و بردگی و تبعیض رژیم اسلامی سرمایه و نیز خطر تهاجم نظامی امپریالیستی امریکا تبدیل کنیم.

زنده باد روز اول ماه مه، روز همبستگی جهانی کارگران!

زنده باد آزادی! زنده باد برابری!

کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

8 اردیبهشت 1384



گرامی باد اول ماه مه



ان هم در شرایطی که سرکوب قرون وسطایی رژیم اسلامی سرمایه داران، با بن بست و تسلیم اصلاح طلبان و نیز به بهانه تهاجم نظامی امریکا، تشدید شده است. سرکوبی که سران رژیم اسلامی برای بقای جهانی نظامی به کار گرفته اند که در آن کارگران ناگزیر میشوند تا برای تامین حداقل هزینه های زندگی و سیر کردن شکم خانواده شان، " کلیه " فرزندانشان را به حراج بگذارند، چرا که حتی اگر دو برابر حداقل دستمزدی که رژیم تعیین نموده دریافت کنند باز در زیر خط فقر بسر خواهند برد. زیرا که ورشکستگی و ویرانی اقتصادی و رکود تولید، اصل اشتغال را برای بیش از نیمی از جوانان این کشور و امنیت شغلی را برای نود درصد آنها که شغلی دارند از بین برده است. این فقر و فلاکت و تاراج عمومی از آن جهت به خدمت گرفته شده است که سران رژیم اسلامی و اقا زاده هایشان بتوانند با بیکار گیری قدرت و سازماندهی اقتصاد انگلی و دلالی به ثروت های افسانه ای دست یافته و در رده های اول میلیاردرهای جهان قرار گیرند. در حال حاضر- به این شرایط تحمل ناپذیر کنونی، خطر نفرت بار تهاجم نظامی امریکا هم افزوده شده است، که بخشا از ماجراجویی های رژیم اسلامی ناشی میشود و معنایی جز کشتار عمومی و دهه ها درد و رنج و اوارگی و جنگ برای کارگران و زحمتکشان و مردم ستم دیده ما ندارد. نه سران رژیم اسلامی که برای تاراج ثروت های ملی، مردم زحمتکش و ازادخواه را در ایران به زنجیر کشیده اند و نه سران رژیم امریکا که به بهانه دموکراسی، ولی با هدف تاراج همین ثروت ها و منابع ملی ما نقشه تنگ تر کردن حلقه اسارت و بندگی ملت های محروم و رنج دیده این منطقه را به پیش می برند، ابایی از جنگ و کشتار عمومی ندارند. چرا که هر دو سوی این دو جبهه به اردوی واحدی تعلق

فراخوان کمیته پیگیری ایجاد تشکلهای آزاد کارگری به مناسبت اول مه

کارگران !

اول مه روز جهانی کارگر در راه است. این روز سنت دیرپا و جهانی طبقه کارگر برای اعلام اتحاد و همبستگی طبقاتی و روز اعتراض به همه مشقاتی است که نظام سرمایه‌داری به تولید کنندگان اصلی ثروت در جامعه تحمیل کرده است.

نظام سرمایه‌داری در ایران نیز با تحمیل بی حقوقی مطلق بر کارگران، همیشه و در عمل از برسمیت شناختن این روز و تعطیل رسمی آن خودداری کرده، به کارگران اجازه برپایی مراسمهای مستقل خود را نداده و برای مخدوش کردن این سنت دیرپا و جهانی، آنرا هفته کارگر نامیده است. بدیهی است که فقط اول مه روز جهانی کارگر است و کارگران در این روز همچون دیگر نقاط جهان حق دارند با حضور میلیونی در خیابانها و برپایی مراسمهای مستقل، همدوش با کارگران سراسر جهان، کیفر خواست خود را از مشقاتی که نظام سرمایه‌داری به آنان تحمیل کرده، اعلام نمایند. این حق مسلم کارگران است و ما همه کارگران شاغل و بیکار، خانواده‌های کارگری و عموم حقوق بگیران زحمتکش را فرا میخوانیم تا با محوریت خواست آزادی بی قید و شرط ایجاد تشکلهای کارگری، افزایش فوری دستمزدها، و بر چیده شدن قراردادهای موقت کار، متحدانه به استقبال این روز رفته و با برپایی مراسمهای بزرگ و باشکوه، عزم و اراده خود را برای خلاصی از وضعیت فلاکت باری که بر طبقه کارگر و عموم زحمتکشان تحمیل شده است به نمایش بگذارند.

زنده باد اول مه

کمیته پیگیری ایجاد تشکلهای آزاد
کارگری در ایران

* با ما ارتباط بگیرید *

سر دبیر هفته نامه

arash.k@rahekargar.net

روابط عمومی سازمان

public@rahekargar.net

تلفن عمومی سازمان

49 -40 -6777819

شماره فاکس سازمان

33-1-43455804

سایت رادیو برابری

www.radiobarabari.net

سایت راه کارگر

www.rahekargar.net

سایت اتحاد چپ کارگری

www.etehadchap.com

سایت رادیو صدای کارگران ایران

www.sedayekargaran.com

توجه : مقالاتی که با کد " دیدگاه " مشخص میشوند ، الزاما بیانگر مواضع سازمان نیستند .

1 - کارگر مزدبگیر صرفا به کارگر یدی خلاصه نشود و کار فکری را نیز همچون کار جسمی، دارای قابلیت تولید ارزش اضافی و تصاحب آن توسط صاحبان سرمایه بدانیم.

2 - طبقه کارگر به همان شیوه‌ای که بنیان گذاران سوسیالیسم علمی تعریف کرده اند، تبیین شوند. یعنی همه آنها که بخاطر جبر اقتصادی، نیروی کار خود را می‌فروشند و استثمار می‌گردند. بنابراین تنها آن مدیران و ماموران عالیرتبه‌ای که درآمدهایی بالا دارند که به آنها اجازه می‌دهد به اندازه کافی، سرمایه انباشت کنند تا از سود آن بهره برند، مستثنی شوند.

3 - پرولتاریا به کارگران مولد محدود نشود بلکه شامل همه مزدبگیران غیر تولیدی نیز گردد که تحت شرایط بند دو قرار می‌گیرند.

4 - از طبقه کارگر مزدی، تعریفی عینی، نه ذهنی ارایه شود، یعنی موجودیت آن را منوط به سطح آگاهی‌اش ندانند.

پارامتر اول، روی این حقیقت پافشاری می‌کند که مزدبگیری که به حای استفاده از نیروی بازو از مهارت‌های فکری خود بهره می‌جویند و یا حجم کار فیزیکی آنان نسبت به حجم بکارگیری نیروی دماغی آنها ناچیز است نظیر: معلمین، تکنسین‌ها، پرستاران، کارمندان، پزشکان فاقد مطب، مهندسیین حقوق بگیر فاقد موسسه و غیره نیز جزو طبقه کارگر محسوب می‌شوند. مارکس هم در جلد اول "کاپیتال" و هم در اثر اقتصادی دیگر خود به نام "تئوری‌هایی درباره ارزش اضافی" این اعتقاد را بازتاب می‌دهد. فردریک انگلس نیز در زیر نویس چاپ انگلیسی جزوه "مانیفست" عدم مالکیت ابزار تولید و امرار معاش صرف از طریق فروش نیروی کار را مبنای تعریف کارگر می‌داند.

پارامتر دوم سعی دارد بر این نکته بگوید که در تعریف طبقه نباید به معیارهای ساختگی نظیر: ضرورت کار فیزیکی، داشتن دست‌پینه بسته، نوع شغل، کیسه پول و یا نقشی که در سازمان اجتماعی کار دارند متوسل شد. در این رابطه باید گفت که این فقط قرانت استالینی-مانویی نبوده و نیست که به تعاریف من درآوردی فوق الذکر متوسل می‌شود، بلکه لنین نیز علیرغم اینکه در برخی آثار خود بخش‌هایی از مزدبگیران فکری (نظیر مهندسیین، تکنسین‌ها و کارمندان دفتری کارخانجات) را جزو طبقه کارگر (با عنوان "کارگر یقه سفید") ارزیابی نمود ولی در یکی دیگر از جزوات خود به نام "ابتکار عظیم" برای تعریف طبقه و از جمله کارگران، سه شرط قایل شده: 1 - رابطه‌ای که فرد با ابزار تولید و چگونگی مالکیت آن دارد 2 - نقشی که فرد در سازمان اجتماعی کار ایفا می‌کند و 3 - سهمی که شخص از درآمد جامعه به خود اختصاص می‌دهد. بعدها جنبش چپ با تفسیر افراطی این ترها، مدال تولید "خرده بورژوازی جدید" را به سینه زد و برای نمونه معلمین را که فاقد سرمایه هستند و صرفا از طریق حقوق ناچیز خود امرار معاش می‌کنند، با تکیه بر کار فکری آنها و اینکه مثل کارگر صنعتی، کشاورزی و ساختمانی "عرق" نمی‌ریزند، بدلیل "نقشی که در سازمان اجتماعی کار" دارند و لابد به خاطر لباس اتوکشیده‌ای که دارند (الان باید بگنیم داشتند) خرده بورژوا نامیدند. دامنه این تفسیر "عضلاتی" تا بدانجا پیش رفت که پاره‌ای حتی بخشی از لایه‌های اجتماعی فاقد شغل (نظیر دانشجویان و دانش آغوزان) را تحت کاتاکوری "خرده بورژوازی جدید" ارزیابی نمودند!!

و اما پارامتر سوم در دستگاه تحلیلی پیروان درک "غیرعضلاتی" از طبقه کارگر که خصوصا اکنون در دوره جولان

درک "عضلاتی" از

و حاضر نیست حتی به اندازه یک دهم کار و تعمقی را که اندیشه ورزان وفادار به طبقه کارگر در عرصه بین‌المللی صورت داده‌اند را در مقیاس ایران طرح و دنبال نماید.

پرسش اساسی این است که آیا کارگر به مزدبگیری اطلاق می‌شود که کار "یدی" (جسمی) می‌کنند؟ و یا مضاف بر آن شامل کسی که کار "فکری" می‌کند نیز می‌شود؟

یعنی همه کسانی که فاقد مالکیت بر ابزارهای تولید، خدمات و ... هستند و مطلقا از طریق فروش نیروی کار یدی و یا فکری خود امرار معاش می‌کنند و از طریق تولید ارزش اضافی (ریشه استثمار کارگر و منبع سود سرمایه داران) به انباشت سرمایه در نظام کاپیتالیستی "یاری" می‌رسانند، جزو کثیرالعددترین طبقه عصر یعنی طبقه کارگر محسوب می‌شوند.

همه ما به خاطر داریم که تا همین یکی دو دهه پیش، نیروهای سیاسی کشورمان وقتی می‌خواستند پوستری به مناسبت اول ماه مه منتشر کنند و یا طرحی از جنبش کارگری در نشریه خود ترسیم نمایند، معمولا تصویری از کارگر ارانه می‌دادند که بیشتر شبیه هرکول در افسانه‌های یونان باستان بود تا یک کارگر عادی. تصویر آنها از کارگر، تصویر یک کارگر انقلاب تکنولوژیک سوم که به طور جسمی و یا فکری، اقتصاد را پیش می‌برد نبود. تصویر آنها از کارگر بیشتر نماد "چلنگری" بود که در دوران ماقبل سرمایه داری و اوآن پیدایش آن بر سندان پنگ می‌کوبید.

این کپیبه استالینی از مفهوم طبقه کارگر، پرولتاریا را بدل به یک قشر کوچک می‌نمود که همچون قهرمانان افسانه‌ای وظیفه رهایی کل بشریت را داشت. حال آنکه تبیین پایه گذاران سوسیالیسم علمی (حتی در 150 سال پیش) از اساس با درک عقب مانده و عضلاتی شیفتگان گفتمان استالینی از تعریف "کارگر" تفاوت دارد.

برای نمونه در همان زمان از کارل مارکس سوال می‌کنند که "خواننده" را می‌توان کارگر دانست؟ و او پاسخ می‌دهد که خواننده، اگر فقط برای عشق دل خود بخواند نه، اما اگر در یک کاباره بخواند یعنی در ازای عرضه هنر خود از مالک کاباره دستمزد دریافت کند می‌توان او را یک کارگر پنداشت.

این اظهار نظر صریح زمانی مطرح گردید که هنوز سرمایه داری به ابعاد و پیشرفت کنونی دست نیازیده بود، والا با وقوع انقلاب تکنولوژیک سوم در دهه‌های پایانی قرن بیستم و تعمیق آن در قرن کنونی، یعنی انقلابی که با اتوماتیزاسیون کامل پروسه تولید، روباتی شدن کارها، کامپیوتریزه شدن امور اقتصادی و اجتماعی، دگرگونی عظیم در سیستم ارتباطات و اطلاع رسانی، اینترنت و غیره مشخص می‌شوند، می‌توان با قاطعیت بیشتری از کارگر بودن مزدبگیران فکری سخن گفت. و به راستی اگر قرار باشد در این "دهکده جهانی"، پرولتاریا صرفا به کارگران کارخانجات و رشته‌هایی خطاب شود که هنوز نیروی بازو، عرق جبین، یقه چرک و دست پینه بسته، ویژگی‌های آنها محسوب می‌شوند، چگونه می‌توان این بخش از نیروی کار را که دایما به مدد رشد علم و تکنولوژی در حال کوچک شدن هستند، کماکان کثیرالعددترین طبقه جهانی ارزیابی کنیم و حکومت منبعث از اراده طبقاتی آنها را، نه حکومت اقلیت بلکه حکومت اکثریت ببنداریم؟! برای اجتناب از چنین قرانت محدود کننده‌ای، لازم است حول چند نکته کلیدی توافق کنیم:

درک " عضلانی " از . . .

بیانیه جمعی از کارگران ایران خودرو

همکاران گرامی و دوستان کارگر

روز یکشنبه یازده اردیبهشت ماه روز اول ماه مه روز جهانی کارگر است این روز برای گرامی داشت یاد کارگران کشته شده و اعتراض علیه جهان سرمایه داری در سراسر دنیا و منجمله در کشور ایران تعطیل می باشد
دولت ایران در اثر مبارزات کارگران مجبور شده است رسماً روز کارگر را تعطیل اعلام کند
ولی عملاً چنین چیزی وجود ندارد و در اکثر واحدهای تولید کارفرمایان کارگران را وادار می کنند که در سرکار حاضر شوند. و اگر کسی در سرکار حاضر نشود با هزاران مسله روبرو خواهد می شود که کمترین آن اخراج می باشد
دوستان و همکاران گرامی در شرکت ما نیز هر سال روز کارگر را به بهانه های مختلف و به بهانه رسیدن به اهداف تولید کار اعلام میکنند و امسال نیز خبرهای رسیده حاکی از این است که شرکت تعطیلی روز کارگر را لغو و سه شیفت کاری اعلام خواهند کرد. ما کارگران ایران خودرو اعلام می کنیم کارگران ایران خودرو که تعطیلات و حتی جمعه را به نوعی در سر کار حاضر شده اند ولی می خواهند روز کارگر تعطیل باشند.

دوستان کارگر

روز کارگر تعطیل است این حق قانونی ماست که این روز تعطیل باشیم اگر امروز شرکت در مراسم های کارگری جرم است راهپیمایی در صف مستقل غیر قانونی اعلام می شود ولی تعطیلی که جرم نیست و کسی حق ندارد این روز را کار اعلام کند. اگر مدیران شرکت این روز را کار اعلام کنند ما با آن به شدت مقابله خواهیم کرد و حتی اگر شده به تمام سازمانهای مدافع کارگری شکایت خواهیم کرد. روز کارگر باید تعطیل باشد...

همکاران گرامی و دوستان کارگر

دوستان کارگر اگر ما باهم باشیم اگر ما متحد باشیم حتی اگر روز کارگر را کار هم اعلام کنند ما در سرکار حاضر نشویم هیچکسی نمی تواند این روزکار اعلام کند. دوستان
روز یکشنبه روز جهانی کارگراست روز کارگر روز اتحاد و همبستگی کارگران می باشد. ما کارگران ایران خودریکبار دیگر همه باهم متحد و آگاه و همراه با تمام کارگران ایران به عنوان اعتراض به نابرابری دستمزدها. علیه کارهای موقت و علیه شرکتیهای پیمانکاری در سر کار حاضر نخواهیم شد.
ما کارگران ایران خودرو برای همبستگی با کارگران سراسر جهان جهت اعتراض به بی عدالتیها علیه فقرویکباری و برای گرامی داشت یاد کشته شدگان کارگر این روز تعطیل خواهیم کرد.

زنده باد اول ماه می روز جهانی کارگر

زنده باد همبستگی کارگران

جمعی از کارگران ایران خودرو-

چهارم اردیبهشت هشتاد و چهار

IKCOKAR@YAHOO.COM

کامپیوترها و رشد سرسام آور بخش خدمات از اهمیت به سزایی برخوردار است اشاره به این نکته است که پرولتاریا صرفاً شامل کارگران مولد نیست بلکه شامل مزدبگیران بخش خدمات غیرتولیدی و اداری نیز می شود. خصوصاً که در دهه های اخیر به نحوه گسترده ای بر وزن این بخش از اقتصاد افزوده شده است.

برای نمونه طبق آمار سازمان ملل حتی در سال 1989 از کل نیروی کار آمریکا 20 میلیون در بخش تولیدی و در عوض حدود 65 میلیون نفر در بخش خدمات فعالیت داشتند. در آلمان طی فاصله سی سال یعنی از 1950 تا 1980 سهم نیروی کار در بخش های مختلف اقتصاد بدین شرح بوده اند: کشاورزی از 22 درصد به 5 درصد - صنعت در حد ثابت 45 درصد باقی ماند - بازرگانی و حمل و نقل از 16 به 18 درصد و بخش خدمات از 17 درصد به 32 درصد افزایش یافت. چنانکه می بینید در شرایط سقوط نیروی کار در کشاورزی و ثبات سهم آن در صنعت، سهم نیروی کار شاغل در خدمات به حدود 2 برابر افزایش یافته است. اکنون این میزان در هزاره سوم به مراتب بیشتر شده است.

همین تحول در اکثر کشورهای جهان نیز رخ داده است. برای نمونه از جمعیت 70 میلیونی ایران، تنها کمتر از یک میلیون نفر در بخش معادن و صنایع (کارگاه های ده نفر به بالا) اشتغال دارند، تازه نیمی از این کارخانجات نیز به دلیل بحران اقتصادی کشور، در حال ورشکستگی کامل هستند و اگر قرار باشد طبقه کارگر به همین قشر کوچک تنزل داده شود، معلوم نیست امر " انقلاب اجتماعی پرولتاریا " را چه نیرویی عمدتاً سازمان خواهد داد.

و بالاخره پارامتر چهارم در صدد اثبات این نکته است که از طبقه کارگر می بایست تعریفی عینی ارایه شود و نه ذهنی، این بدان معناست که موجودیت و هویت آن را منوط به سطح آگاهی اش نکنیم. مزد بگیر صرف نظر از اینکه خود را کارگر بداند یا نداند و یا نسبت به مناسبات سرمایه داری موضع انتقادی داشته باشد یا نه، کارگر محسوب می شود چون تعریف طبقه را از مولفه های اقتصادی استنتاج می کنند بنابراین جنسیت، ملیت، ذهنیت و درجه آگاهی سیاسی تاثیری بر چگونگی تعریف طبقه کارگر ندارند.
بنابراین تنها از طریق فاصله گیری از " ماهیچه سالاری " است که می توان کماکان این حقیقت را به اثبات رساند که طبقه کارگر کنترالده ترین طبقه اجتماعی و انقلاب و حکومت منبعث از آن بیانگر اراده اکثریت عظیم اما محرومی است که در مصاف با بهره کشی و سود پرستی نظام سرمایه، چیزی جز زنجیره های خود را ندارند که از دست دهند.

منابع :

- 1 - مارکس، بحران کنونی و آینده طبقه کارگر - ارنست مندل
- 2 - طبقه کارگر - پیران آزاد - نشریه راه کارگر
- 3 - انقلاب تکنولوژیک سوم و تحول در مفهوم طبقه کارگر - آرش کمانگر، نشریه راه کارگر
- 4 - کاپیتال - جلد یک و تئوری هایی درباره ارزش اضافی - کارل مارکس
- 5 - تحلیل طبقاتی، تاریخ و راهی - اریک الین رایت
- 6 - طبقات و تحلیل طبقاتی - گوگ لیلمو کارچیدی
- 7 - نقدی بر کتاب " مارکس پس از مارکسیزم نوشته بیژن رضایی
- " - مرتضی محیط

نقدهای با عیار

خریدپسندانه به این نتیجه رسید که این اراده از راه جنبش های سیاسی و اجتماعی مردم شکل خواهد گرفت!"
چنان که ملاحظه می کنید شاهکار طرفندگری آقای حکمت در عبارت فوق باوج خود می رسد!

طرح این پرسش که سرانجام زمانی "اراده ملی بوسیله جنبش های سیاسی و اجتماعی مردم شکل خواهد گرفت" چه ربطی به بیانه دارد، البته پرسشی آزاردهنده است. ولی اگرخواسته باشیم بسهم خود کمکی بایشان دریافتن پاسخ کرده باشیم، باید گفت از آنجا که این بیانه با اتکاء به فن "نشانه ها" تنظیم شده و فن مزبور نیازمند علم "تأویل و تفسیر" یعنی علم باطن خوانی افراد و اشخاص است که خود آن نیازمند آشنائی به رشته تخصصی پیچیده تری بنام "علم خریدپسند" دارد؛ بنابراین اگر با استفاده از علوم و فنون فوق نقبی به قلب ها و باطن های تک تک امضاء کنندگان بزنید خواهید دید، و خریدپسندانه، که روزی روزگاری اراده ملی از دل جنبش های اعتراضی بیرون خواهد زد!
اما صرفنظر از طرفندهای فوق برای پوشاندن گودال های پرنشندی بیانه، لازم است نگاهی به عبارتهای آقای حکمت بیاندازیم که که بدون پرداختن به آن هیچ نگفته ایم.

معیار اول

کشف "جمهوری" و "حقوق بشر" به عنوان معیاری جامع و مانع ایشان در انتقاد راه گارکرنسبت به عدم صراحت بیانه در دفاع قاطع از جمهوری بعنوان شکل نظام آلترناتیو در برابر جمهوری اسلامی و سلطنت، باحواله دادن ما به سخنان کسانی چون بهزاد نبوی و تاج زاده و آرمین می گوید "اگر کسی به صحنه سیاسی ایران نظریباندازد معلوم می شود که جمهوری واقعی متضمن هم مرزبندی قاطع با جمهوری اسلامی است و هم با سلطنت". اما بگذارید به بنیم که این ادعا تاچه حد با واقعیت تطابق دارد:

- جای دوری نرویم. خود آقای حکمت و گروه ایشان بیش از دوده است که جمهوری خواهند و نام گروهشان نیز مزین به جمهوری از نوع واقعیش بوده است (مگر آن که خود ایشان ادعا کنند از نوع واقعیش نبوده است). باین همه این کلمه هرگز باعث نشده تا ایشان در طی این مدت معتقد به مشی "اتحاد و انتقاد" با جمهوری اسلامی و مدافع شکوفاندن جمهوری واقعی از دل "جمهوری" موجود و از نوع اسلامی اش نباشند. بنابراین نسبت "جمهوری واقعی" و جمهوری اسلامی در ادبیات سیاسی ایشان

و همفکرانشان برکسی پوشیده نیست.
- علاوه بر آن، کیست که نداند در میان طیف های گوناگون جمهوری خواهان سواکی کسانی چون خود ایشان، جمهوری خواهانی هم وجود دارند که در جستجوی ائتلاف با سلطنت طلبان هستند. و دیگرانی هم وجود دارند که خواهان سرنوینی نظام حاکم و استقرار یک جمهوری لائیک و عرفی بجای آن و مرزبندی قاطع با نظام سلطنت هستند. بنابراین نمی توان ادعای ایشان را در مورد بدیهی انگاشتن معنای "جمهوری واقعی" و وجود یک برداشت و درک یکسانی از آن در جامعه سیاسی مشخص خودمان جدی گرفت. باورها و عملکرد خود ایشان در طی تمامی این مدت، مهم ترین فرآینی هستند که به ما کمک می کنند که به خروس پنهان شده در زیر قیام ملا بیاندیشیم تا به قسم حضرت عباس او.

- اضافه بر این خود متن بیانه عالما و عامدا با مخاطب قراردادن انحصار طلبان و بیسند کردن به تغییر در ساختار قدرت و عدم سوء استفاده از قانون اساسی موجود و گردن نهادن نهائی (با در نظر گرفتن ایستگاه های واسطه) به اراده ملی را، راهبرد خود عنوان کرده است. بنابراین معنای "جمهوری واقعی" و نسبت آن با جمهوری اسلامی نیز در نزد آنان روشن است. و در همین رابطه فعالیت انتخاباتی ابراهیم یزدی و نهضت آزادی که خود را تنظیم کنندگان و حامیان مهم بیانه هستند، نمونه خوبی برای دکده کردن راهبرد مندرج در بیانه می باشد. نمونه ای که علیرغم مطرح شدن آن در بیانه راه کارگر، آقای حکمت با سکوت حکمت آمیز خود، از کنار آن رد شده و این در حالی است که برای نوازش بیشتر راه کارگر حتی فراموش نکرده اند که از "انتقاد از خود" سالیان پیش آن بهره نگیرند.²

علاوه بر کشف معنای "جمهوری واقعی"، ایشان به کشف بزرگ دیگری هم درباره "فوت و فن بیانه نویسی" ناآل آمده اند که به لحاظ ره

راه کارگر در اطلاعیه خود، بیانه مزبور را بدلیل نادیده گرفتن شاخص های عمده دمکراتیکی چون اصل جدائی دین از دولت، عدم طرح قاطع شکل جمهوری در برابر نظام حاکم و سلطنتی و نیز مداخله خارجی، عدم طرح مطالبات اقتصادی و اجتماعی اکثریت بزرگ مردم مزد و حقوق بگیر، برابری جنسی و برابری ملت های تحت ستم، و هم چنین بدلیل نگاه به بالائی که در سرتاسر بیانه موج می زند و خود را در مخاطب قراردادن حاکمیت انحصاری و بکارگیری عبارات کشدار و دو منظوره نشان می دهد، فاقد حداقل های دمکراتیک دانسته بود. البته معیارهای فوق، هم چنان که از پیش معلوم بود، باب طبع آقای حکمت قرار نگرفت. بنابراین لازم است به بنیم که عبارتهای ناب باب طبع ایشان کدام هاستند. باین مقدمه روشن است که مقصد آن نداریم که او را متقابلا به بی عیاری متهم کنیم. و از قضا با ادعان به وجود آن ها قصد داریم که مکنی حول معیارهای ایشان داشته باشیم. انکار نمی توان کرد که آقای بیژن حکمت از دیرباز جزو معدود کسانی بوده اند که دارای معیارهای محکم و جاافتاده ای بوده و انصافا در طول بیش از دوده حیات جمهوری اسلامی کمتر دچار تردید و سستی شده اند. بعنوان مثال مشی "اتحاد و انتقاد" ایشان نسبت به جمهوری اسلامی و تلاش برای استخراج جمهوری ناب از دل آن، هنوز که هنوز است حتی پس از خرابی بصره، نتوانسته دستخوش گزند گردش روزگار گردد. حتی این روزها که مد آب دریا چنان بالا آمده که بسیاری را جاکن کرده و بحکم قانون بقاء به موج سواری کشانده، باید تصدیق کرد که هدف ایشان از این موج سواری اساسا کنترل موج است تا همراهی با آن. علاوه بر این، طبق ضرب المثلی که می گوید آش آنقدر شور بود که خان هم فهمید، ایشان در نوشته خود علیرغم حمایت مطلق قبلا اعلام شده خود و جماعتشان از بیانه 565 نفر، ناچار گردید ضمن ادعان به شوری آش و رفع و رجوع کردن پاره ای از اشکالات آن، به نجات کلیت بیانه بشتابند. از جمله این تلاش ها می توان به موارد زیر اشاره کرد:

الف- ادعان به بیرون زدن دم خروس عبارت "عدم سوء استفاده غیر مردمی از قانون اساسی". او می گوید، این عبارت از صراحت بیانه (بیانه) ای که قبلا با "شجاعت و صراحت کم نظیر" توصیف شده بود! می کاهد و باعث سوء تفاهم و تداعی استراتژی قرائت دمکراتیک از قانون اساسی می گردد.

ولی عبارت کنشدار فوق، نه تنها عبارت کشدار بیانه است و نه از روی سهو و شلختگی در متن گنجانده شده است. در واقع این عبارت یکی از رکن های بیانه را تشکیل می دهد که اگر شما آن را بردارید، ساختارش را بهم ریخته آید. و البته آقای حکمت هم تنها قصدش پنهان کردن دم خروس است و نه بهم زدن ساختار بیانه. اما اعتراف ضمنی و ناخواسته آقای حکمت در مورد زبان الکن و بس محافظه کارانه بیانه فقط به عبارت فوق محدود نمی شود. چنان که در جای دیگری از مقاله خود می گوید "در شرایط علنی فعالیت باید به زبان نشانه ها سخن گفت". این که چه نسبتی بین زبان "اشاره ها" از یکسو و "صراحت گوئی و جسارت بی نظیر" و "به چالش طلبیدن مستقیم حاکمیت توسط این بیانه" از سوی دیگر وجود دارد را باید از خود ایشان پرسید. اما پاسخ ایشان هرچه باشد یک چیز مسلم است و آن این که زبان بیانه در مقایسه با ادبیات سیاسی هم اکنون موجود در داخل کشور، بسیار محافظه کارانه تنظیم شده و با هیچ طرفندی- نمی توان آنرا "کم نظیر در صراحت و شجاعت" عنوان کرد.

ب- در انتقاد دیگر راه کارگر به بیانه مبنی بر بی اعتنائی به جنبش های اعتراضی بعنوان عامل تعیین کننده برای استقرار دمکراسی که آن روی سکه دخیل بستن به تمکین و گردن نهادن نهائی "حکومتگران به خواست مردم است، آقای حکمت می گوید "گرچه در بیانه از چگونگی شکل گیری رأی و اراده ملی سخن نمی رود، اما بانوجه به دیدگاه اکثر امضاء کنندگان می توان

نقدهای با عیار

گشائی، سزاوار است قبل از آنکه دیگران بفکر ثبت آن به اسم خود بیفتند، به نام ایشان ثبت شود: شگرد حواله دادن به حقوق بشر و گشودن لینک آن در بیابانها برای جبران ناگفته ها و کم و کسری های آن! با چنین کشفی است که ایشان موفق به یافتن جواب دندان شکنی به انتقادهای راه کارگردمورد فقدان حداقل های دموکراتیک در بیابانها شده و تعجب می کند که چگونه کمیته مرکزی راه کارگرد نقد خود به این نکته پیش پا افتاده و بدیهی توجه نکرده است. واگر راه کارگرد اندکی فقط اندکی بیشتر توجه می کرد، برایش روشن می شد که همه آن مطالبات بنحو احسن و فصیحی در متن منشور حقوق بشر گنجانده شده است! بی تردید پاسخ دندان شکن فوق بعنوان یک حرکت کیش- مات، جز تخسین حریف و اذعان به غفلت خود، واکنش دیگری نمی تواند برانگیزد. در اینجا ما فقط می توانیم به برخی از دست آوردهای این کشف بزرگ بپردازیم:

الف- لازم است که همه گروه ها و سازمان ها، از این پس کلیه منشورها و اسناد برنامه ای خود را به سطل آشغال بریزند. چرا که دوران تحلیل مشخص از شرایط مشخص و طرح مطالبات و شعارهای مشخص در برابر حکومت های استبدادی مشخص به پایان رسیده است. چرا که منشور حقوق بشر از ده ها سال پیش مطالبات آنان را بهتر از خود آنان فرموله کرده و پنجاه سال است که بجفا دارد خاک می خورد.

ب- لازم است که نهادهای بین المللی پس از جمع آوری این گونه برنامه ها و منشورهای گوناگون به تعداد جمعیت ایران (وهم چنین جهان) به نشر "انجیل حقوق بشر" مبادرت کنند که همه مردم بتوانند شب و روز آنرا همراه خود داشته و با ورق زدن و خواندن و از بر کردن آن به مطالبات همه جانبه خود اعم از محله و شهر و کشور و جهانی که در آن بسر می برند، یکجا آشنا گردند. باین ترتیب آن ها می توانند، از محدوده های تنگ "مملکت وندی" به مقام "جهان وندی" ارتقاء یابند.

ج- از دیگر مزایای این کشف عظیم آنست که کلیه فعالین سیاسی و اپوزیسیون بویژه در کشورهای استبدادی از پیگردهای پلیسی درامان امان خواهند ماند. چرا که عموم دولت های جهان و از جمله دولت های مستبدی مثل جمهوری اسلامی که خود از امضاء کنندگان منشور حقوق بشرند، بعید است که بخواهند یا بتوانند حاملان این دفترچه را- که سربه میلیون ها می زند- دستگیر و زندانی کنند. باین ترتیب هزینه های فعالیت سیاسی بسوی صفر میل کرده و همه می توانند بدون هیچ گونه نگرانی بیابانه صادر کرده و فعالیت سیاسی داشته باشند.

اما از آنجا که همه احاد مردم هم چون آقای حکمت فراست و حضور ذهنی لازم درباره منشور حقوق بشر راندارند تا به محض شنیدن ویا دیدن اسم آن بطور شرطی و خودکار کلمه به کلمه آن در مقابل چشمانشان رژه برود و از میان آن ها موادی را که در انطباق با وضعیت اشان قرار دارد یافته و کانونی نمایند و بعنوان شعارهای عمده برای سازماندهی مبارزاتشان مورد بهره برداری قرار دهند، پیشنهاد می شود که ایشان برای متحر شدن مردم، یک دوره آموزش فشرده در مورد فوت و فن استفاده از منشور حقوق بشر برگزار کنند.

معیار دوم: مخالفت با براندازی

ایشان اضافه می کنند که "اهمیت بیابانه نه درنو آوری بلکه در اجتماع برسرگتمانی است که بتدریج در جامعه فرا دست می یابد و در تقابل با براندازی و خود اصلاح گری حکومت قرار می گیرد." البته جهش از مرحله "خود اصلاح گری" به مرحله "وادار به اصلاح گری" را نباید دست کم گرفت. چرا که اگر مرحله نخست در انطباق با گفتمان اصلاح طلبان دولتی بود که اوای مرگش را نه فقط مردم در انتخابات شوراهای اسلامی شهروستا و مجلس هفتم سردادند بلکه حتی حجابیان نیز بر مرگش صحنه گذاشت، مرحله دوم را باید در انطباق با گفتمان اصلاح طلبان بیرون از حاکمیت دانست که بیابانه 565 نفره مانیفست آن را تشکیل می دهد. که بقول خود آقای حکمت مشی وادار کردن رژیم به "تمکین" جان مایه آن بشما رمی آید.

معیار سوم: بازسازی دموکراتیک نظام سرمایه داری

"هر آزادیخواهی که هدفش بازسازی دموکراتیک نظام سیاسی سرمایه داری در میهن ماست، دموکراسی را وسیله ای برای شکل گیری گروه های اجتماعی و حل متمدنانه تعارض عمومی می داند که از منافع و بینش های متفاوت برمیخزد."

چنانکه ملاحظه می شود، در معیار سوم آقای حکمت بازسازی نظام سرمایه داری، آزادیخواهی خوانده شده و دموکراسی نیز به معنای حق حاکمیت مردم بر سر نوشت خود بلکه بعنوان وسیله ای برای آشتی طبقات گوناگون تعریف می شود.

معیار چهارم: معنای اتحاد

ایشان پس از واریز کردن دست آوردهای مبارزات دموکراتیک در طی بیست سال گذشته در سراسر کیتی به حساب بلوک "دمکراتهای لیبرال و سوسیالیست ها"، یعنی همان مدافعان بازسازی دموکراتیک نظام سرمایه داری، اتحاد" لیبرال دموکرات ها و سوسیالیست ها" را به عنوان الگوی مورد نظر خود مطرح کرده ویا میاهات استدلال می کند که راه کارگر در پی شکل گرفتن چنین اتحادی نیست.

باید به اطلاع ایشان برسانیم که نیازی به صرف این همه انرژی برای اثبات یک چنین واقعیت بدیهی نبود. چرا که وی و هر کس دیگر بسهولت می توانستند و می توانند با مراجعه به برنامه و ادبیات سیاسی راه کارگر به روشنی سیاست انتلافی سازمان و مخالفت قاطع آن با بلوک مورد نظر آقای حکمت را دریابند. مطابق سیاست اعلام شده راه کارگر، اتحادها و ائتلاف های این سازمان در راستای استراتژی سوسیالیستی- و نه بازسازی سرمایه داری- قرار داشته و بهمین دلیل ائتلاف و همکاری آن با نیروهای غیر سوسیالیست و مدافعان نظام سرمایه داری همواره از خصلت موقتی و تاکتیکی- تا آنجائی که این نیروها برای مطالبات دموکراتیک مبارزه کنند- برخوردار است. راه کارگر هیچ وقت به انقلاب دوم مرحله ای باور نداشته و مبارزات خود را تنها در راستای "از همین امروز برای سوسیالیسم" تعریف کرده است. بنابراین متأسفانه کشف ایشان در این مورد نمی تواند نوآورانه محسوب گردد.

معیار پنجم: بسر آمدن دوران مبارزات طبقاتی وضد سرمایه داری

"در جهانی که باید با ذره بین به دنبال "پروتلریای انقلابی" گشت، معلوم نیست چگونه شیخ یک مبارزه طبقاتی ضد سرمایه داری ناگهان در "عمق مطالبات مردم ایران" بروز می کند؟" اضافه می کند که "بیابانه راه کارگر یادآور دوران تلخی است که رادیکالیسم چپ بدون بدون کمترین زمینه طبقاتی، در سر سودای انقلابی اجتماعی داشت و پرچم مبارزه با لیبرالیسم را برافراشته بود. خوشبختانه آن دوران بسر آمده است، دیگر کالای رادیکالیسم ضد لیبرال در میان نسل جوان خریداری ندارد و این گونه موضعی گیری ها بیشتر به باستانشناسی چپ ایران تعلق دارد."

البته از کسی که هنوز هم منکر خواست مردم ایران برای براندازی حکومت جمهوری اسلامی است، و در برابر آن ایستادگی می کند، و از کسی که دوران مبارزات طبقاتی را پایان یافته می داند، عجیب نیست که هم در سطح جهانی منکر مبارزات میلیونی جنبش های ضد سرمایه داری بشود و هم در سطح داخل کشور. در بینش آقای حکمت، شکاف های گسترده ای که در یک سوی آن تنها 8 میلیون نفر به روایت رسمی و از زبان وزیر دولتی (و چندین برابر آن به روایت غیر رسمی) با 33 سنت درآمد روزانه گذران می کنند و نیز مبارزات پیوسته و قطع نشدنی بخش های گوناگون مزد و حقوق بگیران، مبارزه طبقاتی بحساب نمی آید.

علاوه بر نظریه پردازان وابسته به شرکتهای چند ملیتی، هستند کسانی از قبیل "پست مارکسیست ها" و "پست مدرنیست ها" نی که پیروزی سرمایه داری بر بلوک شرق را پایان تاریخ و پایان مبارزه طبقاتی انگاشته و مدعیند که نظام سرمایه داری چنان سلطه ای بهم زده است که هم چون هوا و نور آفتاب به پیش نیاز بشر تبدیل شده و چالش های پیشروی آن دیگر از جنب مبارزه طبقاتی محسوب نمی شود. اما غافل از آن که جهانی سازی بنسبوه کنونی اولاً جز جلوه ای از سیاست امپریالیستی برای بلعیدن جهان و کالائی کردن همه مناسبات بشری نیست و ثانیاً جز جهانی کردن تضادهای درونی و آشتی ناپذیر خود دروسعتی به فراختی گیتی نیست. باین اعتبار مبارزات طبقاتی قرن گذشته را باید پیش

نقدهای با عیار

تاریخ مبارزات طبقاتی کنونی بشمار آورد. اگر بتوان چیزی بعنوان پایان تاریخ به زبان آورد، آنگاه باید گفت که این سیستم سرمایه داری است که با جهانی کردن خود، به "پایان تاریخ" خود گام می نهد.

بیانیه راه کارگر با عبارت زیر به پایان میرسد:

"شعارهای نان، آزادی، برابری در میان دانشجویان به مثابه گفتمان متفاوتی از گفتمان فوق و وجود جنبش های اجتماعی گوناگون (بویژه جنبش کارگری، جنبش زنان و جنبش اقلیتها تحت ستم)، بسترنمناسی برای مدافعان راستین دموکراسی برای شکل دادن به یک راهکار دمکراتیک، رزمنده، رهانی بخش و متکی بر خود مردم زحمتکش فراهم می نماید. برای بالیدن و نیرومندتر شدن این گفتمان، تمام توان خویش را بکارگیریم."

آقای حکمت با برانگیخته شدن از طرح گفتمانی متمایز با گفتمانی که در بیانیه 565 نفره آمده و تصویر روشن تری از آن را درینج مشخصه ای که در نوشته ایشان آمده ملاحظه کردیم، به انکار چنین تمایزی پرداخته و مدعی می شود که کجای این مطالبات گفتمان جدیدی است. البته در مورد کسی که منکر وجود مبارزه طبقاتی شده و باورمندان به آن را باستان شناس می نامد، عجیب نیست که شعارنان، آزادی و برابری را شعاری در خدمت بازسازی نظام سرمایه داری و اشنی طبقاتی عنوان کند. باین وجود اگر آقای حکمت مدعی است که شعارنان، آزادی و برابری، برابری در نان و برابری در آزادی و برابری در همه حوزه های سیاسی، اقتصادی- اجتماعی در چهارچوب معیارهای ایشان می گنجد، بسیار خوب، این گوی و این میدان: حمایت عملی پیشکش! یک اقدام سمبلیک هم برای روشن دست کافی است. نقدا ایشان می توانند برای صحت ادعای خود همین فردا با تفاق حامیان و هم نظران خود، یک اطلاعیه حمایتی در دفاع از شعارنان آزادی و برابری صادر کنند، تا معلوم شود که ادعای فوق تاچه حد مصرف پلمیکی دارد و تاچه اندازه باید آن را جدی گرفت. برای نگارنده پیشاپیش محرز است که اقدام به چنین کاری- حتی در حد همان تبلیغ در اعلامیه ها- برای ایشان و همراشان در حکم انتحار سیاسی است. با این همه، برخیخ لعنت!

نتیجه گیری استراتژیک

و بالاخره باید به یافته دیگر آقای حکمت اشاره کرد: "اعلامیه کمیته مرکزی در عین حال دربرگیرنده یک نتیجه گیری سیاسی و استراتژیک در باره طیف های گوناگون بورژوازی و فعالین و روشنفکران متعلق به آن" است. راه کارگر، به این نتیجه می رسد که فعالان سیاسی و روشنفکران بورژوازی دست از دموکراسی خواهی کشیده اند و با آماده دست کشیدن از آنند."

نتیجه گیری فوق بر مبنای عبارت زیر از بیانیه راه کارگر استوار است: "...با هیچ طرفندی و هیچ مثبت کاری نمی توان آن را (بیانیه 565 نفره را) " سند دموکراسی" نامید. این که نخله های مختلف "جمهوری خواهی" علیرغم برخی ادعاهایشان در مبارزه علیه استبداد حاکم در یک نقطه به هم میرسند و یا دقیق تر آنکه بگوئیم حول سازش کارترین بخش "مدعی جمهوری خواهی" بهم می رسند (بخشی که نه از حکومت مذهبی دل کنده و نه از کل نظام حقوقی- سیاسی موجود) گرچه تأسف انگیز است اما چندان غیرمنتظره نبوده و نیست. چرا که طیف های گوناگون بورژوازی و فعالین و روشنفکران متعلق به آن در شرایطی که عمق مطالبات مردم ارچهارچوب مقرر و مدنظر آنها فراتر می رود، باعزیمت از "اصل کمترین تکان" آمادگی آن را دارند که پرچم ادعائی دموکراسی سیاسی، را بر زمین افکنده و از شعار "دموکراسی" تنها برای تهنی کردن آن سود جویند."

عبارت فوق دربرگیرنده هم یک حکم کلی و هم یک قضاوت مشخص در مورد رویدادی معین است. تا آنجا که به حکم کلی برمی گردد، اولاً از پرچم **ادعائی** دموکراسی سیاسی سخن به میان آمده و نه از پرچم دموکراسی سیاسی. که البته بین این دو تفاوت مهمی وجود دارد. راه کارگر هرگز بر این نظر نبوده که گویا تا این لحظه پرچم دموکراسی سیاسی در دست طیف هائی از بورژوازی

قرارداشته است که از حالا به بعد آن را بر زمین افکنده است. ثانیاً از **آمادگی** برای افکندن پرچم ادعائی دموکراسی سیاسی سخن به میان آورده که خود مشروط به عواملی چون تعمیق مطالبات و عزیمت از اصل کمترین تکان شده است. بدیهی است که بین مفهوم آمادگی برای افکندن با مفهوم افکنده شدن نیز تفاوت وجود دارد.^{3*}

البته در همین جا باید اضافه کنیم که حکم فوق-آمادگی برای افکندن پرچم دموکراسی ادعائی- در مورد خود ایشان و همفکران وی اصلاً نمی تواند صادق باشد. و معلوم نیست که بچه علتی ایشان حکم فوق را بخود گرفته و برانگیخته شده اند. چرا که بیست و پنج سال حمایت ایشان از یک نظام استبدادی برپایه مشی اتحاد و انتقاد، دفاع از موازین پنج گانه مطرح شده در بالا، و در حالی که ایشان و همراهان ایشان تادیبوز به "خود اصلاح گری رژیم" باور داشتند و حالاً هم به "وادار کردن رژیم به خود اصلاح گری" دخیل بسته اند، به معنای آن است که این پرچم بیست و پنج سال پیش بر زمین افکنده شده بود. از این رو افکندن پرچم در مورد ایشان و همراهان ایشان فاقد موضوعیت بوده و لازم است که سوء تفاهم بوجود آمده برطرف شود.

علاوه بر این، تا آن جاکه به موضع گیری در برابر بیانیه تهنی از موازین دمکراتیک 565 نفر برمی گردد، حمایت و هم زبانی نخله های مختلف "جمهوری خواهی" از آن واقعیت قابل تأملی بود. ای کاش که چنین رویکردی تداوم نداشته باشد. ولی اگر تداوم بپدکند، بی تردید جزا فکندن پرچم دموکراسی (یعنی پشت کردن به همان مطالباتی که ادعایش را می کنند) چه معنائی خواهد داشت؟ و از قضا هدف اصلی آقای حکمت هم از دست بردن به قلم، که بندرت صورت می گیرد، هیچ نیست جز تثبیت غنیمت بدست آمده و به اصطلاح نرم ساختن هرچه بیشتر رقیبای جمهوری خواه، برای کشاندن آن ها به زیر سیف گفتمان "اتحاد جمهوری خواهان". البته خود آقای حکمت از دیرباز به خوبی با مواضع راه کارگر آشنا بوده و بنابراین کشفیات وی لافل برای خودوی نمی تواند تازگی داشته باشد. هدف اصلی از کشفیات مزبور به اصطلاح منزوی ساختن راه کارگر است. سازمان راه کارگر به موازات مبارزه برای سوسیالیسم به عنوان وظیفه عمده خود، از هر گام مبارزه عملی برای آزادی های سیاسی و مطالبات دمکراتیک توسط روشنفکران و فعالین بورژوا و همه فعالین غیر سوسیالیست و همکاری حول مطالبات مشخص دمکراتیک با آن ها استقبال کرده و بنوبه خود این نیروها را تشویق به مبارزه هر چه پیگیرتر برای دموکراسی، برای جمهوری، برای سرنگونی نظام حاکم، علیه هر نوع نظام موروثی و مسلکی و علیه آپارتاید جنسی و پذیرش حق تعیین سرنوشت و برابری همه ملیت های موجود در ایران می کند. و درست همین پافشاری است که بساط آقای حکمت را در مورد تشکیل یک بلوک طبقاتی- سیاسی برای چانه زنی با حاکمیت کنونی و بازسازی نظام سرمایه داری مورد تهدید قرار داده و وی را برمی آشوبد.

24 آوریل 2005

زیر نویسها :

*1- درج شده در سایت عصر نو و گویا نیوز

*2- البته اعلامیه اخیر "اتحاد جمهوری خواهان ایران" در مورد انتخابات نهم ریاست جمهوری می تواند گشاینده راز سربه مهر سکوت ایشان در مورد کاندیداتوری ابراهیم یزدی باشد. در این اعلامیه که در سایت های اینترنتی ایران امروز و اخبار روز هم منتشر شد، تشکل مزبور با طرح شعار آزادی انتخابات و بهره گیری از فرصت ها، شرکت مشروط در انتخابات را مطرح ساخته و درخواست توافق نیروهای اپوزیسیون حول یک کاندید مشترک و مستقل را مطرح ساخته است. کسانی که سیر رویدادها را تعقیب می کنند، به خوبی می دانند که این کاندید مشترک و صاحب صلاحیت کسی جز ابراهیم یزدی نیست. و این البته درستی تحلیل ما در مورد بیانیه 565 نفره به عنوان مانیفست انتخاباتی اصلاح طلبان خارج از حکومت را مورد تأیید قرار می دهد.

نقدهای با عیار

فراخوان شرکت در راهپیمایی

اول ماه مه در پاریس

گرامی باد اول ماه مه، روز همبستگی جهانی کارگران و زحمتکشان.

بمناسبت اول ماه مه، روز همبستگی کارگران و زحمتکشان، همگام با تشکلهای کارگری، احزاب، سازمانها و انجمن های فرانسوی و دیگر ملیتها، همه ایرانیان آزاده را فرا میخوانیم

در همبستگی با کارگران و زحمتکشان سراسر جهان در دفاع از مطالبات کارگران و زحمتکشان ایران، خصوصا حق تشکل مستقل آنان

در حمایت از مبارزات مردم ایران برای آزادی و دموکراسی در افشای سیاستهای کارگر ستیز و ضددموکراتیک جمهوری اسلامی ایران در دفاع از سرمایه

در راهپیمایی این روز شرکت نمایند.

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی ایران
زنده باد آزادی زنده باد سوسیالیسم

کمیته ایرانی برگزاری راهپیمایی اول ماه مه-پاریس

زمان : ساعت ۳۰ / ۱۴ یکشنبه اول ماه مه ۲۰۰۵

مکان : میدان جمهوری (REPUBLIQUE)
جنب بلوار ولتر (Voltaire)



World Day
Against Child Labour
12 June 2002



ازجمله هنرهای آقای حکمت، یکی هم این است که فکر می کند می تواند با ضعف تلقی کردن "سنت انتقاد از خود سازمان ما" از آن بسود پهن کردن بساط خودسودجویی. در واقع "انتقاد از خود" سازمان ما در این مورد قدمت پانزده ساله داشته و انتقاد مورد نظریشان هم انتقادی است که در ادامه انتقاد مزبور صورت گرفته و حاوی درخواست بازگشت آن دسته از رفقای بود که به برنامه و میانی سازمان ما باور داشتند. علاوه بر آن سازمان ما از جمله نخستین سازمان های چپی است که از پیش از پانزده سال قبل با به رسمیت شناختن فراکسیون، و سپس برقراری سهمیه زنان در کمیته مرکزی و دیگر نهادهای مرکزی، و برخی اصلاحات برنامه ای و ساختاری دیگر، گام های مهمی را در دموکراتیزه کردن ساختار تشکیلاتی خود برداشت. بی تردید سازمان ما هم چنان بر سنت "انتقاد از خود" هرجا که لازم باشد، ادامه خواهد داد. بگذار کسانیکه خود حتی دارای سابقه یک انتقاد واقعی از گذشته و عملکرد خود نیستند، سنت "انتقاد از خود" ما را نشانه ضعف تلقی کرده و به خیال خود به بهره برداری از آن به پردازند.

*3- از نظر ما دموکراسی سیاسی و دموکراسی اجتماعی-اقتصادی دو بخش جدانشدنی یک دموکراسی همه جانبه و فراگیر بشمار رفته و طبقه بزرگ و پرشمار مزدو حقوق بگیران به عنوان نیروی محرکه آن، برپا کننده و پرچم دار دموکراسی -در هر دو بعد آن- بشمار می رود. در جوامع سرمایه داری دارای حکومت های استبدادی- که هنوز دموکراسی سیاسی بعنوان یک مشکل حل نشده وجود دارد- معمولا بخش ها و لایه هایی از طبقه بورژوازی وجود دارند که در مبارزه برای دموکراسی سیاسی در صف اپوزیسیون قرار می گیرند. اما از آنجا که آنها خود بخشی از ایفای اقتصادی-اجتماعی نظام حاکم و ساختار مدنی مرتبط با آن را تشکیل می دهند، لاجرم فاقد ظرفیت طبقاتی لازم برای مبارزه پیگیر برای دموکراسی که متضمن تغییر مناسبات اجتماعی است، هستند. آن ها از دموکراسی تاجانی دفاع می کنند که خطری متوجه کل نظام طبقاتی که به آن تعلق دارند نشود. به همین دلیل با دموکراسی به معنای حق حاکمیت واقعی مردم که مستلزم فرایافت آن به دموکراسی مشارکتی است سخت هراسانند. و بدین رو به موازات مبارزه تزلزل آمیز خویش علیه استبداد، همواره آمادگی خویش را برای چانه زنی در بالا و سازش با استبداد حاکم اعلام می دارند. واقعیت فوق چنان بدیهی می نماید که حتی آقای حکمت در مقاله خود ناپرهیزی کرده و درجانی می نویسد: "آری قابل تصورات و در تاریخ دیده ایم که در یک جامعه سرمایه داری استبدادی، گرایش های دموکراتیک بورژوازی در برابر طبقه ای انقلابی که در استانه تصرف قدرت است و کل نظام سرمایه داری را تهدید می کند، دست از دموکراسی خواهی بردارند و به دامان استبداد پناه برند. ولی چنین وضعیتی با واقعیت امروز ایران و جهان چه ارتباطی دارد؟"

مشکل آقای حکمت در نیافتن رابطه فوق، چنان که در همین نوشته مشاهده کردیم، آن است که درک خاصی از عیارهای دموکراسی و لاجرم معنای "دست برداشتن از دموکراسی خواهی" دارند که مطابق آن بیست و پنج سال حمایت ایشان از استبداد جمهوری اسلامی و با نگاه موجود در بیانیه 565 نفره مشمول آن نمی شود. و البته فقدان ظرفیت لازم برای حمل پرچم دموکراسی سیاسی به معنای فقدان ظرفیت معینی در میان لایه های فوق برای مبارزه در جهت دموکراسی سیاسی نیست. در جوامع بورژوازی، تا آن جا که به لایه های میانی و پائینی طبقه بورژوازی برمی گردد، غالبا تحت فشار بورژوازی لایه های فوقانی بورژوازی و تحت تأثیر قطب بندی های طبقات اصلی جامعه برای حفظ موقعیت و منافع خود ناگزیرند که برای پاره ای از مطالبات معین و دموکراتیک مبارزه کنند.

از کارزار " فعالین سیاسی داخل کشور" برای مخالفت با مداخله امپریالیستی ، پشتیبانی کنیم !

بیش از 700 تن از فعالین سیاسی چپ ، آزادیخواه و ضد امپریالیست داخل کشور با صدور بیانیه ای ، ضمن عطف توجه به شرایط سیاسی حساس ایران و تاکید بر ضرورت تقویت بیکار مردم ایران برای دست یابی به آزادی ، نسبت به مداخله کشورهای امپریالیستی در امور ایران و بویژه تهاجم امریکا به کشورمان هشدار داده اند .

در بخشی از این بیانیه آمده : " مردم ایران در دو دهه گذشته، بیشترین بها را برای کسب آزادی پرداخته اند و به رغم صدمات فراوان ، کشتارهای دهه 50 و 60، قتل های زنجیره ای، سرکوبی کارگران، زحمتکشان و زنان و... برای بدست آوردن حقوق انسانی خود هیچ گاه از پای ننشسته اند. با این همه، هر گونه مداخله نیروهای خارجی و قوای نظامی امپریالیستی را، که با مطامع خاص گسترش مناطق نفوذ خود صورت می گیرد، محکوم می کنند. " **در پایان این بیانیه هم تاکید شده که :** " مردم ایران که خاطرات کودتای 28 مرداد و مسائل ایران کنتررا را از یاد نبرده اند، بخواهی می دانند که چگونه راه آزادی و حاکمیت خود را از میان مشکلات پیش رو باز کنند. مردم ایران ضمن حمایت از جنبش ضد جنگ، دوستی و همیاری همه ملت ها و آزادی خواهان سراسر جهان را برای کسب آزادی خواستارند. و دخالت دولت های متجاوز را در این زمینه محکوم می کنند. "

سازمان ما ضمن حمایت از این کمپین ضد امپریالیستی فعالین ترقیخواه داخل کشور ، از همه نیروهای چپ ، دمکرات و مستقل ایران و جهان دعوت میکند که ضمن گسترش حمایت خود از مبارزات اکثریت ستمکش جامعه برای دستیابی به آزادی و برابری و برای بزرگسیدن رژیم اسلامی سرمایه ، به کارزار مخالفت با مداخلات امپریالیسم جهانی به سرکرده گی امریکا در سراسر جهان - از جمله ایران - بپیوندند و با صدایی رسا اعلام دارند که رهایی مردم ایران تنها از طریق مبارزات و انقلاب عادلانه خود آنها امکان پذیر است و هیچ قدرت خارجی ، آزادی را از طریق مداخلات نظامی ، سیاسی و اقتصادی خود برای زحمتکشان کشورمان به ارمغان نخواهد آورد . باید قاطعانه در برابر آن بخش از اپوزیسیون راست و بورژوازی ایران که خواستار جلب مداخله امریکا در امور کشورمان و تکرار سناریوهای افغانستان و عراق در ایران هستند ، ایستاد و شعار مخالفت با هر نوع مداخله خارجی (و در واقع دفاع از استقلال و حق تعیین سرنوشت مردم کشورمان بدست خودشان) را در کنار شعار " نان ، آزادی ، برابری " به پرچم جنبشهای اجتماعی تبدیل نمود .

سازمان ما اعتقاد دارد که مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی و تلاش برای استقرار دموکراسی و عدالت اجتماعی در ایران از مبارزه با هر گونه مداخله امپریالیستی (خواه نظامی و خواه غیرنظامی) جدایی ناپذیر است . عملکرد دولت‌های

امریکا و نهادهای کلیدی آن همچون سازمان سیا و پنتاگون ، در تاریخ کشور ما و دیگر کشورهای جهان ، نشان داده که نه تنها حامی دموکراسی و عدالت نبوده ، بلکه نقش به سزایی در حمایت از چند دوجین رژیمهای ارتجاعی و استبدادی جهان - بویژه خاورمیانه - داشته است .

از این رو نمیتوان خود را یک دمکرات واقعی دانست ، اما از مبارزه با امپریالیسم خودداری ورزید و بدتر از آن ، یکی از عاملین اصلی سیه روزی اکثریت مردم جهان را ناجی ملل تحت ستم پنداشت .

سرنگون باد جمهوری اسلامی زنده باد آزادی ، زنده باد سوسیالیسم

کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

8 اردیبهشت 1384 - 28 آوریل 2005



= مناظره سیاسی =

ایران در آستانه "انتخابات" ریاست جمهوری

ملیحه محمدی، اکبر شالگونی و
حمید نوذری

زمان: جمعه ۶ مای ۲۰۰۵ ساعت ۱۹

مکان : کانون پناهندگان سیاسی
ایرانی- برلن

ترهات امپریالیستی

Imperial Hubris

انتشارات : واشنگتن پریسیز

ترجمه خلاصه کتاب از سایت الجزیره ، احمد مزارعی

پیمان شود، نظامات دموکراتیک را در جهان سرنگون و بابسیری از سازمانهای دموکراتیک و آزادیخواه، به مبارزه بر خیزد، سازمانهایی که خواستار استقرار دموکراسی در کشورهای خود بودند. تفکری در میان دولتمردان و غالب مردم امریکا رسوخ پیدا کرده که گویا مصالح امریکا همان مصالح سایر ملت ها و دولتهای جهان است و هر آن کس با این تفکر به مخالفت بر خیزد، حسود، تروریست و یا اینکه از فهم درست فرهنگی مسئله عاجز است .

چگونه انتقام بگیریم ، نه اینکه چگونه بفهمیم

بهنگام حادثه یازدهم سپتامبر و اینکه چگونه و چه کسانی ورود و تدارکات آنان را تسهیل نمودند و بدون تحقیق این موضوع فهم از نظر امنیتی که چرا اینان بما حمله کرده و چه آشخوری تغذیه فکری میشدند ، این سنوال خود را بر عقل همگان تحمیل کرد که چگونه از آنان انتقام بگیریم. وقتی پاسخ سریع و آسانی مطرح شد که به افغانستان حمله کنیم و مرکز اصلی القاعده را در آنجا نابودکنیم، بسادگی پذیرفته شد مورد اعتراض قرار نگرفت. سهولت در امر سوکوب افغانستان بوش را تشویق نمود تا به عراق نیز حمله کند و ببندارد که عملی سهل و ساده است ، در صورتیکه تهاجم به افغانستان و عراق هیچکدام پیروزی جنگی بحساب نمیآیند و لذا جای افتخاری برای دولت و ملت امریکا ندارد . ما آثاری از پیروزی را بجز در سخنرانیهای بوش و اطرافیانش مبنی بر اینکه توانسته اند سازمان القاعده در افغانستان و صدام و دو فرزندانش در عراق را کشتند و نابود کرده اند، چیز دیگری نمی بینیم. آنچه آنان بما نمیگویند در مورد وجود بیش از یکصد و پنجاه هزار نوجوان دختر و پسر سر بازان آمریکائی در عراق و افغانستان است و قتل و کشتار روزانه آنان که خسارتهای جبران ناپذیری را بر جامعه امریکا وارد میکند.

مهم تر از همه امریکا و امنیت این کشور بمثابه " گاو مقدسی" شده که باید بخاطرش دو جنگ براه انداخت که در نتیجه امنیت امریکا را بیش از هر زمان دیگر مورد تهدید قرار داده است . امروز شهروند آمریکائی بطور دائم در وحشت از دو نوع تروریسم معمولی و تروریسم اتمی بسر میبرد. این وحشت بجائی رسیده که هزار چند روز از شهروندان دعوت میشود که تا برای حفظ خود ماسکهای مخصوص خریداری کرده، غذا ومایحتاج اولیه را تخرین کنند، منازل خود را مجهز به حفاظ ضد تروریستی کنند، آنچنانکه گویا تروریستها در پشت دروازه شهر سنگر گرفته اند. امروزه شهروندان آمریکائی آن تفکر سابق را که در مورد سایر ملتها مبنی بر اینکه آنان بدنال شیوه زندگی آمریکائی هستند، ندارند بلکه ملتهای جهان را مخالف و بعضاً تروریست می پندارند برای بسپاری از مردم امریکا این موضوع نامفهوم مانده و طریقه تحلیلی درستی ندارند که چگونه عده ای نوجوان مسلمان برای کشتن دیگران خود را به قتل میرسانند.

لذا آنان اینگونه تحلیل می کنند که این نوجوانان در اثر تلقین رهبرانیشان یا حسودند و یا بدنال جمع ثروت و روی آوری به مصرف حشیش و این چنین تبلیغاتی که بوسیله دستگاهها تبلیغاتی امریکا به مردم تلقین شده است .

وقتی تحلیل علمی از عمق ظلم و استبداد و فشاری که بر ملیونها عرب و مسلمان وارد شده در دست نباشد وقتی حاکمان فاسد از درون و دولت امریکا از برون به سرکوب ملیونها انسان میردازند، از آنسو روشنگری نیز در این میان وجود ندارد نتیجه آن خواهد شد که مردم امریکا چنین فکر کنند که حسادت و حشیش موجب تهاجم به امریکا شده است .

شکست و ناامیدی در افغانستان و عراق

دولت امریکا در افغانستان و عراق نه تنها پیروز نشده بلکه دچار تنگنایی است که به نتایج شومی منجر خواهد شد. تسلط امریکا در این دو کشور با قدرت آهن و آتش است . در افغانستان آقای کرزای فقط در کابل حکومت می کند و آنهم باحمایت هزاران سرباز آمریکائی و افراد شرکتهای خصوصی امنیتی، وی هیچگونه تسلطی بر مناطق گسترده افغانستان ندارد.

بجرات میتوان گفت که این کتاب تا کنون در نوع خود بسیار جسورانه نوشته شده است انتقادات این کتاب در رد سیاستهای جاری امریکا در زمینه سیاسی، اقتصادی، امنیتی و نظامی جورج بوش میباشد، سیاستهای جورج بوش در زمینه های خشونت و مبارزه با تروریسم و سایر تهدیدهایی که امریکا با آن روبروست شدیداً مورد انتقاد قرار گرفته است .

نویسنده کتاب خود از مستولان عالیترتبه " سیا " و سایر ارگانهای مبارزه با تروریسم بوده و تجربیات فراوانی در این زمینه ها داشته است و همین موفقیت وی بر اهمیت کتاب بسیار افزوده . اما آنچنانکه پیداست شرط انتشار کتاب اینگونه بوده که وی نباید نام خود را روی کتاب بنویسد.

تنفر از سیاستهای امریکا

امروز دیگر نمیتوان باین اتهامات بی پایه و کلیشه ای منتسب شد که گویا " تروریستها" باین دلیل با امریکا مخالفند که از زندگی خوب آنها حسد میورزند و یا اینکه آنان مرگ کورکورانه را دوست میدارند، باید گفت که " تروریستها" علت نیستند بلکه معلول شرایط خاصی هستند که آنها را بوجود آورد. اینان نتیجه سیاستهای شکست خورده امریکا میباشد که کینه و دشمنی را در میان جهانیان متراکم نموده و امروز آنچه را که دیروز کاسته درو میکند.

جهانیان ما را بعنوان یک ملت، شیوه زندگی ما و سیاست داخلی ما را که از دموکراسی برخوردار است انکار نمیکنند و دلیل آن اینکه هزاران نفر از سراسر جهان خواستار مهاجرت به امریکا میباشد. آنچه که مورد تنفر ملتها است سیاست خارجی است و نه اوضاع داخلی امریکا.

چگونه ما توقع داریم اعراب و مسلمانان سیاست کورکورانه حمایت ما را از اسرائیل و تجاوزات این کشور به فلسطینیا را فراموش کنند، چگونه ما میخواهیم ملیونها عرب ، حمایت نامحدود ما را از حکومتهای فاسد و مستبد خودشان که چون شمشیر بر روی گردنشان قرار دارد فراموش کنند، با همه اینها آیا ممکن است آنان شعارهای دروغین ما از دموکراسی و حقوق بشر را باور کنند؟ چگونه توقع داریم که ملیونها عرب ساکت باشند در حالیکه ما هر منفذی را برای اعتراض بر روی آنان بسته ایم ، اگر به خشونت نگرانید باید چه کنند؟

جهد سیاست امریکا نسبت به دیگران

من به هیچ عنوان عمل بن لادن را تریئه نمیکنم اما این انتقاد شدید را به رهبران امریکا دارم که آنان با همه امکاناتی که در اختیار داشتند نخواستند آن آتش زیر خاکستر را ببینند یا به درجه ای از خباثت ولا ابالیگری دچار بودند که حتی مصالح کشور خود را نیز زیر پا گذاشتند، بر این بجز نام ماجراجویی و دهن کجی سیاسی نسبت بمسائل بین المللی چه میتوان نام نهاد.

چه لا بالیگری یا ماجرا جونی و دهن کجی هر چه را که نام بگذاریم این " ترهات دیوانه وار امپریالیستی " امریکا نتیجه سیاست غلطی است که از دهه های زیادی بر روی هم انباشته شده و امروز بعنوان سیاست و عقلیت امریکا در صحنه بین المللی عمل میکند. این عقلیت و سیاست امریکا اینگونه است که امریکا آقای جهانیان است و امکان آن را دارد که بهر کاری که بخواهد دست بزند، زیرا هدفش " خیر و آزادی و دموکراسی" برای همگان است . این عقلیت ، امریکا را وادار نموده تا با دولتهای مستبد و فاسد هم

ترهات امپریالیستی

به احکام اعدام زندانیان سیاسی اعتراض کنیم!



در کمتر از دو هفته ، حکم اعدام دو زندانی سیاسی صادر شده است. پس از سالها زندان و شکنجه، اسماعیل محمدی ، زندانی مبارز کرد (به جرم هواداری از کومه له) در آستانه اعدام و مرگ قرار دارد و این در حالیست که حجت زمانی نیز (به جرم هواداری از مجاهدین خلق) در آستانه اعدام قرار گرفته و حکم اعدام این دو زندانی سیاسی صادر شده است.

احکام اعدام این دو زندانی سیاسی در شرایطی صادر می شود که احمد جنتی دبیر شورای نگهبان قانون اساسی رژیم خواهان اجرای هر چه سریعتر احکام اعدام زندانیان سیاسی شده و اعلام کرده بود که احکام اعدام فراوانی صادر شده که این احکام فقط برای مصلحت نظام ، اجرا نمی شود. حال که رژیم اسلامی با افزایش خیزشها و اعتراضات توده ای در خوزستان و کردستان و دیگر مناطق ایران روبروست ، از این طریق موج جدیدی از اعدامها را برای ایجاد رعب و وحشت آغاز کرده است.

کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) از همه سازمانها ، مجامع و نهادهای بشر دوست و ترقیخواه ایران و جهان انتظار دارد که همه تلاش خود را برای توقف احکام اعدام اسماعیل محمدی، حجت زمانی و دیگر زندانیان سیاسی بکار گیرند و با اقدام به موقع و گسترده خود مانع از بکار افتادن مجدد ماشین کشتار رژیم ، در زندانهای ایران شوند.

زندانی سیاسی آزاد باید گردد!

شکنجه و اعدام ، ملغی باید گردد!

کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

28 آپریل 2005

مناطقى که همچنان تحت نفوذ طالبان و یا سایر جریانات ضد دولتی هستند . آمریکا نتوانست از تجربه روسیه در افغانستان بیاموزد، مناطقی همچون ایران ترکمنستان، تاجیکستان، اوزبکستان را نمیشود بسادگی تحت تسلط در آورد، دلیل آشکار این سیاست غلط اینکه هزاران سرباز آمریکائی در افغانستان نتوانسته اند حداقل امنیت را در این کشور برقرار کنند.

سرنوشت آمریکا در افغانستان بهتر از روسیه سابق نخواهد بود. در مورد عراق نیز باید گفت که مرزهای باز این کشور و کینه های انباشته شده مردم کشورهای اطراف عراق، آمریکا را آرام نخواهند گذاشت. اصولاً استقرار آمریکا در عراق در مصلحت کشورهای همسایه عراق نیست ، لذا ترکیه، ایران، سوریه و عربستان میدانند که به مجرد استقرار آمریکا نوبت آنان خواهد رسید و بهمین مناسبت آنان با شکال مختلف در بر هم زدن سیاستهای آمریکا در عراق میکوشند و این کشور را در عراق با شکست روبرو خواهند ساخت .

از نظر داخلی عراق، نه فقط با گل و و شیرینی از آمریکائها استقبال نکردند بلکه یک مقاومت نیرومند بسیار سریع در صحنه ظاهر شد که تحت هیچ شرایطی حاضر نیست ادعاهای دروغین آمریکا را مبنی بر آزادی و دموکراسی بپذیرد، آنان بخوبی سیاست آتش و آهن و اشغال و غارت کشور خود را بنوسط آمریکا شاهدند، بویژه اینکه آمریکا برای اداره کشور عراق از فاسدترین عناصر عراقی استفاده کرده است . باید به اوضاع روسا کننده ای که آمریکا با آن روبرو شده اشاره کرد . یکم دروغ بزرگ وجود اسلحه کشتار جمعی که امروزه همه جهانیان از آن آگاهند، دوم شکست بزرگ آمریکا در برقرار حد اقل امنیت و تأمینات زندگی برای میلیونها انسان شهروند عراق، انحلال ارتش و سایر سازمانهای کشوری و موجب هرج و مرج عظیم شدن در عراق، فاجعه مفتحصانه زندان ابوغریب و بسیاری چیزهای دیگر علیرغم همه اینها دولت آمریکا همچنان به تحقیر مسلمانان و اعراب ادامه میدهد و جهانیان را هم در این زمینه بازی گرفته است . حتی یک مسئول آمریکا از این همه افتضاحات نه عذر خواهی کرده و نه استعفا داده است .

در نتیجه این سیاستها آمریکا هرروزه دشمنان بیشتری برای خود خلق میکند علیرغم اینکه آنان فکر میکنند دوستانشان بیشتر است . کشورهای اسلامی آمریکا رامتجاوز به حقوق خود و مسلمانان میدانند و کسی به این گفته بوش توجه نمی کند که آمریکا نه بر علیه اسلام بلکه بر علیه تروریسم است .

این سیاست موجب تقویت نیروهای بنیاد گرای اسلامی در این کشورها میشود و دیگر کمتر کسی روی خوشی به دموکراسی خواهی دروغین آمریکا نشان میدهد.(1)

در پایان باید گفت که اعراب و مسلمانان ، آمریکا را دولتی شرور و تجاوز کار میدانند که قصد غارت آنان را دارد و ادعای دموکراسی خواهی، دروغی بیش نیست .

(1) در انتخابات اخیر شهرداریها در عربستان نیروهای بنیاد گرا و یا بهتر گفته شود طرفداران بن لادن اکثریت را بدست آوردند. در کشورهای دیگر عربی نیز نفرت از دولتهای حاکم و پشتیبان آنان آمریکا همگانی است و آمریکا اخیراً برای فریب توده های عرب مسئله فلسطین را مطرح نموده که مسلماً دروغی بیش نیست .



علیه سرکوب خلق عرب خوزستان و برای آزادی زندانیان سیاسی بپا خیزیم !

**خلاصه ای از مصاحبه رادیو برابری با یوسف
عزیزی بنی طرف ، دو روز قبل از بازداشت**

رسول طرفی

پادداشت : لازم به تذکر است که گفتگو با آقای یوسف عزیزی بنی طرف توسط رادیو همبستگی - استکهلم صورت گرفته و رادیو برابری به نقل از آن رادیو این گفتگو را پخش کرده است . از آقای رسول طرفی ، از شنوندگان رادیو برابری ، بابت پیاده کردن نوار این گفتگو تشکر میکنیم .



هفته نامه راه کارگر

رادیو برابری :

با سلام خدمت آقای یوسف عزیزی، علت اصلی اعتراضات مردم عرب اهواز چه بود ریشهها و علل اصلی را شما چگونه توضیح میدهید؟

یوسف بنی طرف

اگر به علت اصلی نا ارامیها در اهواز نگاه بکنیم چیزی است که در عرف جا معه شناسی سیاسی به ان ظلم مضاعف یا ستم ملی گفته میشود. که شامل مسائل فرهنگی ، سیاسی واقتصادی است میدانید که عربهای اهواز تا قبل از رضا شاه ودر حدود هشتاد سال پیش از نوعی خود مختاری برخوردار بودند. چون ما در زمان دوره ی قاجاریه به شکل ممالک محروسه حکومت می کردیم وبعد از آمدن رضا شاه ایران را کشوری شاهنشاهی با هدف یک زبان کردن ونژاد وملت واحد تبدیل کرد.

واین ستم سیاسی دران زمان آغاز شد یعنی ان نوع استقلال داخلی را که داشتیم از بین رفت. لکن این قضیه در ذهن وذاکره ی مردم عرب باقی ماند که یک زمانی از نوعی حاکمیت در چهارچوب ایران فدرال برخورداربودند.

بخش فرهنگی ستم مضاعف بر علیه این مردم شامل محروم کردن مردم از خواندن ونوشتن به زبان مادری خودشان در دوره ابتدائی و عدم داشتن روزنامه ورسانیه نظیر رادیو وتلفزیون وحتی از نام گذاری فرزندان خود به نامهای عربی یعنی زبان مادری محرومند الا اسماء امامان شیعه.

اما از نظر اقتصادی خوزستان تا دلتان بخواهد بالاترین حد بیکاری را در استانهای ایران دارد واین میزان ازبیکاری در بین عربها بیشترین حد را شامل میشود یعنی اگر قسمت بیکاری درشهر دزفول که یک شهرعمدتا فارس نشین هست 7 درصد باشد در خرمشهر50 درصد وایبادان 35 درصد که در نتیجه اهواز در همین درصد بیکاری قرار دارد.

بالا رفتن درصد بیکاری در این مناطق نتیجه مصادره کردن زمینهای زراعی روستا ثیان عرب به منظور استفاده ی انها در صنایع نیشکر وصنایع جانبی وعدم استفاده از اصحاب این زمینها بعنوان شاعل دراین صنایع، اعث بوجود آمدن ارتش بیکاران که مانند کمربندی شهرهای اهواز وایبادان را محاصره کردند البته این ظاهر طرح اقتصادی این موضوع بود. اما هدف سیاسی این طرح این است که روستائیان از زمینهای خود رانده شوند وبه شهر روی اورند که در نتیجه امیخته شدن با غیر عرب تدریجا زبان وفرهنگ عربی خود را فراموش کنند و

در پی اعتراضات گسترده خلق عرب خوزستان علیه سیاستهای سرکوبگرانه و نژاد پرستانه حکومت اسلامی، نیروهای سرکوبگر حکومتی با خشن ترین شیوه های ممکن ، اعتراضات توده ای مردم عرب منطقه را سرکوب نموده و فضایی از رعب و وحشت را از طریق دستگیریهای گسترده ، همراه با حضور نظامی پاسداران و بسیجیان و دسته های اوباش در شهر اهواز و مناطق عرب نشین خوزستان ایجاد کرده است.

طبق اخبار انتشار یافته، تاکنون دهها نفر از مردم منطقه در این اعتراضات کشته و صدها نفر مجروح شده و بیش از 1200 نفر بازداشت شده اند. در این رابطه یوسف عزیزی بنی طرف نویسنده و فعال سیاسی خلق عرب و عضو کانون نویسندگان ایران نیز از روز دو شنبه 5 اردیبهشت در تهران دستگیر و به زندانی در اهواز فرستاده شده است.

یوسف عزیزی بنی طرف یکی از روشنفکران خلق عرب است که سالهاست در سخنرانیها و نوشته هایش نسبت به ظلم و ستمی که بر خلق عرب ایران می شود اعتراض داشته و همواره بر لزوم رفع ستم ملی و اجتماعی از خلقهای ایران تاکید کرده است . وی در آخرین مصاحبه هایش که با رادیو برابری انجام داد از سرکوب وحشتناکی که در اهواز جریان داشت، خبر داد و سکوت معنی دار دستگاههای خبری دولتی و اپوزیسیون راست را افشا کرد .

کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران - راه کارگر ، بار دیگر ضمن محکوم کردن سرکوب وحشیانه خلق عرب ، خواهان توقف فوری و بی درنگ کلیه اقدامات سرکوبگرانه رژیم در خوزستان ، شناسایی و محاکمه عاملین کشتار و مجروح نمودن صدها تن ازتظاهر کنندگان ، آزادی بی قید و شرط کلیه بازداشت شدگان و آقای یوسف عزیزی بنی طرف است . سازمان ما، از همه نیروهای آزادیخواه و بشر دوست دعوت می کند که با سازمان دادن اعتراضات ، تظاهرات و ارسال بیانیه ها و نامه های اعتراضی به نهادهای بین المللی ، خلق عرب خوزستان را در مقابل سرکوب وحشیانه حکومت اسلامی یاری کنند و راه را برای سازمان دادن یک همبستگی گسترده برای آزادی ، برابری و همبستگی خلقهای ایران فراهم کنند.

کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

28 آپریل 2005

گفتگو با یوسف عزیزی بنی طرف

فارس شوند. در حال حاضر سه هزار هکتار از زمینهای کناریه غرب شوش مصادره شده و به مهاجر نشینان غیر عرب داده شده. دهها هکتار از زمینهای جفیر و حویزه و خرمشهر مصادره شده و به تعاونیهای نظامیان داده شده. از ساکنان عرب 120 روستای جنوب شهر آبادان در ساحل شرقی شط العرب و همچنین ساکنان روستاهای هور العظیم و هور الحویزه از شمال بستان تاجنوب حویزه جلو گیری شده که به روستاهای خود که در اثر جنگ آنها راترک کردن که همکنون نظامیان در آنها هستند مراجعت کنند هزاران نفر در یک شهرک نشین غیر عربی در شمال روستای دحیمی در شمال بستان اسکان گزیدند.

شرکت شیراز ایران 25 هزارهکتار از زمینهای زراعی مردم عرب را که در مسیر آبادان هست گرفته. دولت قصد داره که بیشتر زمینها را از مردم بگیرد و مهاجران کرد را در انجا اسکان بدهد. صحبت از این شده که دولت می خواهد با طرحی جدید ترکیب جمعیت عرب خوزستان که 60 درصد عرب هستند را تغییر بدهد. مردم عرب این را طرحی برای تغییر دموگرافیک و یافت جمعیتی منطقه تلقی میکنند.

و نامه آقای ابطحي فقط يك بهانه بوده . و مردم ان را احساس کرده اند و نتایج ان را در نسبت اعتیاد که در بین مردم عرب به 25 درصد می رسد که بالاترین نسبت اعتیاد را در ایران دارد یعنی از هر چهار نفر يك نفر معتاد هست و مردم ان را تعمدي می دانند البته من قضاوت نمی کنم. اینها وجوه سه گانه ستم مضاعفی است که به این ملت مسکین و محروم از حقوق فرهنگی، اقتصادی، و سیاسی خود وارد شده. حتی این بیکاری برخلاف اصل 19 قانون اساسی که می گوید نباید هیچ تبعیضی میان اقوام و قبایل ایرانی اعمال شود. اصل 15 قانون اساسی میگوید باید مردم با زبان مادری خود درس بخوانند. این سیاستها از سال 71 شمسی انجام گرفته و تا بحال ادامه دارد.

رادیو برابری:

* آقای عزیزی دولت ایران این موضوع را تکذیب کرده و حتی خود آقای ابطحي نیز این امر را تکذیب کرد که چنین طرحی برای تغییر یافت جمعیتی مردم عرب وجود ندارد بنظر شما با صرف نظر از این نامه آیا اساسا چنین طرحی را حکومت جمهوری اسلامی دنبال میکند؟

یوسف بنی طرف

سالهاست که مردم عرب خوزستان با پوست، خون و گوشت خود ان را احساس می کنند اصل این نامه مهم نیست که درست باشد یا نباشد در عمل مردم و بطور میدانی احساس می کند که این سیاست وجود دارد.

رادیو برابری

آقای بنی طرف مجموعا موضع گیری جناحهای سیاسی داخل و خارج ایران را نسبت به این قضیه چگونه می بینید؟

یوسف بنی طرف

قبل از اینکه به سوال شما جواب بدهم لازم است بگویم همان طور که این سیاستها بر علیه مردم عرب ما که عمدتا شیعه هستند اجرا می شود بر علیه برادران اهل سنه ما در جزایر خلیج فارس مانند جزیره کیش در نزدیکی بوشهر در جزیره خارک و در سایر جزایر خلیج فارس و بنادر شمالی خلیج فارس که عمدتا عرب سنی هستند نیز اجرا میشود و به آنها هیچ خدماتی داده نمیشود تا آنها مجبور به ترک مکان خود بشوند و این مناطق از ساکنان اصلی خود خالی شود. کار تا جانی رسیده که نیروهای ایران گرانی افرادی را و باستانگرایان و این ناسیونالیستهای فارس که معتقد به تنوع قومی و فرهنگی در ایران نیستند که متاسفانه در فضایی دستگاه اداری کشور در وزارت خانه ها در دفتر رئیس جمهور نفوذ کردند و این برنامههای اهریمنی خود را بر علیه مردم خلقهای ایران اجرا می کنند. اما اینکه گروه های مختلف چه موضعی داشتند باید بگویم در داخل نیروهای اصلاح طلب و نیروهای محافظه کار نا ارامیهای اهواز را پیراهن عثمان قرار دادند و به جان هم افتادند و همدیکر را متهم به

این اشوبها می کنند بهر تقدیر محافظه کاران در ابتدا سیاست مشخصی ندارند و گاهی به میخ می زنند و در واقع سیستمهای نوسانی داشته ولی و هیچگاه اصلاح طلبان سیاست مشخصی ومدونی برای حل مسائل قومیتها وملیتها در ایران نداشتند اکنون هم مواضعشان در این قضیه تقریبا نوسانی بوده در واقع روشنفکران ومردم عرب خوزستان گله بسیار دارند از نهادهای مدنی از احزاب به اصطلاح اپوزسیون که در این شرایط هیچ گونه بیانیه ای وهیچ گونه موضوع گیری انجام نداده الا بجز عده معدودی که دو سه سازمان چپ وبقیه سکوت کردند و انگار این اعمال اشتباه ، و ناخردانه دولت را تأیید می کنند. ملی مذهبها، احزاب دمکرات ، ما از شما انتظار داریم نه از احزاب پان ایرانیسم واحزاب ملی گرای افراطی فارس گرا . از احزاب دمکرات چپ انتظار می رفت البته بجز عده ای کمی که اعلامیه دادند از سازمانهای حقوق بشر کانون مدافعین حقوق بشرخانم شیرین عبادی که برای اخراج يك خبر نگار از مجلس اعلامیه می نویسند در صورتیکه در اهواز درگیریهای صورت می گیرد- در حال حاضر به مقصرش کاری نداریم- 50 ، 40 نفر هم وطن ایرانی ما کشته می شود .

خانم شیرین عبادی ککش نمی گزه وهیچ بیانیه ای بنام سازمان حقوق بشر صادر نمی کند. ما این سکوت را علامت رضا می دانیم. خانم شیرین عبادی، آقای عبد الکریم لاهیجی، آقای پیمان ، آقای سید زاده ، آقای عماد الدین باقی. آیا این اعمال ضد عرب را نمی بینند باید این را به تاریخ پاسخ بدهید آیا عرب ایرانی نیست ؟ اگر ایرانی نیست بگوئید که ایرانی نیست . واگر ایرانی است که باید از ان دفاع کنید. باید دولت آقای خاتمی را انتقاد کنید. آیا چگونه می خواهند اعتماد مردم عرب را جلب کنند و چگونه می خواهند مردم به ان سویی مرزها روی نیاورند. من همه نیروهای سیاسی که در این روزهای سخت به یاری برادران عرب خود نمی شتابند و خفقان گرفته اند رابه انتقاد می گیرم. از همه اینها اطلاع دارم که هیچ بیانیه ای نه نیروهای ملی مذهبی ، نه احزاب به اصطلاح دمکرات، ونه کانونهای مدافعین حقوق بشر، يك کلمه در این مورد نگفته اند همه اینها در حافظه تاریخی مردم عرب خوزستان ثبت می شود به هر حال يك بیانیه خشک وخالی که مشکلی ندارد . این همه بیانیه می نویسید واز بالاترین مقام حکومتی تا پایین ترین ان را نقد می کنید آیا سکوت شما در این مورد چه معنای غیر از رضا دارد . روشنفکران و مردم عرب ما ما خلیجی رنجیده هستند . اگر موضع گیری نکنند کار از کار خواهد گذشت .

رادیو برابری

بله آقای بنی طرف متاسفانه نکاتی راکه فرمودید در واقع وجود دارد وخیلی ها در ایران شهر وند درجه يك ودو می کنند.آقای بنی طرف مقامات حکومت اسلامی علت دیگری را اضافه کردند بر اعتراضات مردم. ضمن تکذیب نامه وشما توضیح دادید پاکسازی قومی در ایران هست این مقامات گفتند که این تحریکات علل خارجی داشته بنظر شما نقش دولتهای خارجی در این وقایع چه بوده آیا شما رد پای در این مورد دارید؟

یوسف بنی طرف

متاسفانه حاکمیت ما گرفتار نوعی بارا رؤیا وتئوری توطئه است. به نظر من بعضی ازوزیران که این حرفها را می زنند وفرا افکنی می کنند وکسانی که در دولت هستند به جای اینکه بیانیه ریشه یابی بکنند در ان سه مسئله ای که ذکر کردم . ستم مضاعف فرهنگی.اقتصادی. سیاسی و به مردم عرب وملتها ي ایران بگویند ما اشتباه کردیم همان جور که آقای شمشخانی ، البته چون تماس ویژه دارد با منطقه، بعد از 27 سال گفت که این مشکلات ریشه های عمیق دارد وباید بررسی شود .

ولی آقای وزیر کشور و وزرای دیگر ان رابه ان سویی مرزها نسبت می دهند ویکي می گوید شرکت شل در این زمینه دخالت دارد و دیگری می گوید امریکا ویکي دیگر می گوید اتحادیه عرب. نه دوستان عزیز درون اصل و برون شرطه. یعنی درد ومشکل ریشیه تاریخی 80 ساله دارد واین درد ومشکل نه فقط بین مردم عرب بلکه بین کردها . وترکهای اذربایجان. ویلوجها وجود دارد باید راه حل اساسی برای این قضیه پیدا کرد فرا افکنی دردی را دوا نمی کند. باید این مسئله تاریخی که يك مسئله دمکراتیک است بطور اساسی وریشههای وساختاری حل شود به نظر من برپائی نظام فدرال که این تمرکزهای فوق العاده که در پایتخت وجود آمده را به عدم تمرکزتبدیل کنند وملتهای ایران، ملت عرب ، ملت ترک،

گفتگو با یوسف عزیزی بنی طرف

وجه مدنی و فرهنگی و تنوع، آن این بزرگترین ضربات وزبانه را به وحدت ملی ایران وارد می کند. این گفتمان عرب ستیز که در کتابها ی درسی ورومان ودر تاریخ نگاریها مرتباً باز تولید شده تا این لحظه که من با شما صحبت می کنم عضو مؤسسه کانون نویسندگان ایران و عضو مؤسسه انجمن صنفی روزنامه نگار ایران هستم. به ثقه می توانم بگویم 80 درصد نویسندگان و روزنامه نگاران ایران البته غیر ترک و عرب، فارسیها بیشتر، 80 درصد آنها متاسفانه دارای دیدگاههای شونیستی هستند و همین رسوبات شونیستی باعث شده که نه کانون نویسندگان و نه کانون مدافعان حقوق بشر و نه مدافعان حقوق زندانیان از ستمی که بر عربها در طی 80 سال و بخصوص بعد از این حوادث وارد شده کاری انجام ندهند. ما از برادران وخواهران واز روشنفکران فارس می خواهیم این گفتمان که دارای جنبه های سیاسی ادبی و فرهنگی عرب ستیزاست را نقد

بکنند. باید خودشان بیش از سایر روشنفکران خلقها وقومیتها این گفتمان خطرناک را نقد کنند (محمود افشار، پور داود، کسروی، زرین کوب، صادق هدایت، سپانلو) و بسیاری از نویسندگان وتاریخ نگاران وسیاست مداران رایباید نقد کنند و اگر اینها را نقد نکنند در این مملکت فاجعه افریده خواهد شد. دیدگاههای احزاب ایران گرای افراطی را نظیر جبهه ملی، حزب ملت ایران وپان ایرانیستها باید نقد کردو درصورت عدم نقد این مجموعهها پایه ومایه صحیحی برای اتحاد وجود نخواهد داشت. این گفتمان متاسفانه دارد

فرهنگ سازی می کند. چه کسی می گوید که عربها در ایران حاکم هستند اصلاً چنین چیزی وجود ندارد. اصحاب این گفتمان در وزارت خارجه، وزارت ارشاد کشور، و دیگر وزارتخانه های کلیدی لانه کرده اند. اینها ظاهراً در حاکمیت نیستند ولی گفتمانشان در بازار کتاب وبازار فرهنگ تاثیر گذار است. دمکراتهای اصیل، چههای اصیل، مذهبیون اصیل و روشنفکران دینی اگر خواهان ادامه وحدت ملی هستند باید این گفتمان خطرناک عرب ستیز و ترک ستیز را بشدت وریشه ای نقد کنند. ما هیچ مشکلی با مردم فارس و دیگر ملیتهای ایرانی نداریم. ما سالهای سال و برای قرون درکنارهم زندگی کردیم. این گفتمان عرب ستیز خارج ساخته توسط مستشرقان ایران تزریق وترویج داده شده. من به چالش می طلیم، چه کسی مگوید این گفتمان ازین رفته است. هنوز در میان طبقه متوسط طرفدار دارد و بر احزاب تاثیر می گذارد که باعث می شود حزبی مثل اتحاد جمهوری خواهان در سایت خود بر ضد من چندین مقاله نوشته ولی وقتی مردم عرب اهوازبا این مشکل مواجه شدند، هیچ تحرکی صورت نگرفت. حتی يك بیانیه صادر نشد البته نه فقط از این حزب بلکه حتی کانون مدافعین حقوق بشرویدگر مؤسسات موجود در ایران این موضوع را نادیده گرفتند.

بنابراین ما هیچ مشکلی با دیگر ملیتهای ایرانی نداریم واین حوادث هم نشان داد که در اهواز فارسیها با عربها همدردی کر دند. ما خبر داریم که بختیارها در مسجد سلیمان وایزه با مردم اهواز همدردی کردند و گفتند که بله به عربها ستم ملی روا داشته، همان جور که به ما ستم اقتصادی روا داشته می شود.

سیاستهای اشتباه این گفتمان متاسفانه رو به رشد است ونقد ان جز در بین بعضی ازگروههای دمکرات دیده نمی شود.

ملت کرد، ملت ترکمن، ملت بلوچ به حقوق نسبی خودشان دسترسی پیدا بکنند. تا زمانی که تمرکز فوق العاده هست و تا زمانی که ستم مضاعف هست این آتش در زیر خاکستر باقی خواهد ماند. ممکن است تظاهرات کم وزیاد بشود ولی باز می گویم آتش زیر خاکستر هست باید راه حل اساسی برای این مسئله پیدا شود. دولت با راه انداختن شوراها گام خوبی را برداشت ولی این گام را ادامه نداد. شوراها اختیارات سیاسی ندارند فقط اختیارات شهری دارند باید اختیارات سیاسی به شوراها داد شود. باید شوراهای استانی وکشوری را فعال کرد تا بتوانیم به نوعی تمرین دمکراسی وتمرین نزدیک به فدرالی را بکنیم.

رادیو برابری

آقای عزیزی از جمله نکات دیگری که مطرح شده ودر واقع بهانه ای برای سرکوب کردن اعتراضات مردم وزحمتکشان عرب اهواز- گفتند که این نیروهای تجزیه طلب هستند که خواستند استفاده بکنند وکانالیزه بکنند جنبش مردم را بسوی هدفهای خاص خود. این نیروها چه امریکا وچه خود این نیروهای که استقلال طلب وجدائی طلب هستند، به نظر شما گرایش استقلال طلبانه جدائی طلبانه چه اندازه است میان مردم خلق عرب؟

یوسف بنی طرف

به نظر من نیروی تجزیه طلب بزرگترین کسی است که در قدرت وجود دارد ویا گرایشهای ناسیونالیستی فارس گرا می خواهد همه ملت های ایران را به يك زبان ویک نژاد ویک فرهنگ تبدیل بکند.

تجزیه طلب همان کسی است که این بلاها را به ملت عرب وارد میکند زمینهایشان را مصادره می کند حقوق قانونی شان را که 27 ساله درقانون اساسی مصوب شده به آنها نمی دهد آنها را در حاکمیت سیاسی مشارکت نمیدهد به نظر من متهم اول تجزیه طلبی این نیرواست، واون را باید درون سیستم اداری کشور باید پیدا کرد. واما اینکه نیروهای استقلال طلب بین عربها وجود دارد. بنظر من بله وجود دارد ولی تعدادشان کم است مردم دارند از هویت خودشان دفاع می کنند کیانشان در معرض خطرقرار گرفته تجزیه طلب یعنی چه، اصلاً شعارها را نگاه کنید خون من فدای اهواز-هویت من در معرض خطر، در معرض ریشه کنی قرار دارد- زمین مرا می گیرند، جای من را می گیرند، من را اواره می کنند می خواهند مرا کوچ بدهند، به من اجازه نمی دهند به زبان مادری خود درس بخوانم، شمار ما در دانشگاه کمه نمی گذارند، استاندار خوزستان شوم، هشتاد ساله استاندار عرب نداریم، حقوق من حقوق این مردم، نا دیده گرفته می شود. تازه موضع هجومی بر علیه من گرفته می شود. کجای این شعارها تجزیه طلبی است. متاسفانه بعضی از گروههای استقلال طلب خواستند موج سواری بکنند که این البته کار درستی نیست واین عکس العمل فشارهای است که این نا ارامیها رابوجود آورد که به این مردم وارد شده.

من دریابان فقط می خواستم به گفتمان عرب ستیز که در حدود هشتاد سال پیش توسط نظریه پردازان رضا شاهی وحتی بعضی از نویسندگان مخالف رضا شاه پایه گذاری شد، اشاره بکنم. این گفتمان عرب ستیز و ترک ستیزکه جامعه ایران را فقط در وجه اریائی ونژادی می بیند ونه در

= دیدگاه =

حق تعیین سرنوشت ملی و نظام جهانی سرمایه

یونس پارساناب

بخش دوم و آخر



ارگانها و نشریات متعلق به "حزب دمکرات کردستان ایران"، "سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان (کومه له)" و ... تاکنون که دو سال از یورش نظامی و آغاز جنایات آمریکا در عراق میگذرد، هیچ اعلامیه ای درباره ی عملکرد امپریالیستی

آمریکا در عراق انتشار نداده اند. بلکه در فرصتهای مناسب، در مقابل آن کرنش کرده و عملکرد ننگانها را توجیه نموده اند. به نظر نگارنده گذاشتن اصل بر این اعتقاد که تعقیب "منافع ملی" آن هم در بعد تنگ ملی گرایی و محلی گرایی یگانه معیار است، خود یک اصل تماما اولترا ناسیونالیستی و شوونیستی است که نه تنها در درازمدت با خواستها و آرمان زحمتکشان این ملیتها در تضاد میافتد، بلکه از هم اکنون حکم ورشکستگی اخلاقی - فرهنگی و سیاسی این اندیشه های پان ایستی و شوونیستی حاکم بر مغز رهبران این جنبشها را در خود نهفته دارد. مطابق این اعتقاد و استدلال، رهبران شوونیست احزاب و سازمانهای فوق الذکر کاری به این ندارند که مداخله نظامی و لشکرکشی آفسارگسیخته آمریکا به کشورهایی مثل افغانستان و عراق و ... نه تنها این کشورها بلکه کلیت منطقه آسیای جنوب غربی (خاورمیانه) را تحت هژمونی نظامی - نفتی امپراتوری آمریکا قرار میدهد و سیاست جهانی و اوضاع بین المللی را به راست میچرخاند. آیا کافی ست که به قیمت همه این عقب گردهای جهانی و ویرانی کشورهای فلسطین، افغانستان، عراق و ... و کشت و کشتار هزاران هزار عرب، کرد، ترکمن، پشتو، تاجیک، ازبک و ... این رهبران به "حق ملی" خود برسند؟ این استدلال تمام عیار شوونیستی فقط مختص رهبران کرد در ایران و عراق و دیگر رهبران احزاب و سازمانهای ملیت گرا نیست، بلکه این ادعا یک ویروس نولیبرالی است که حتی در مغز و قلب رهبران بعضی از سازمانها و گروهها و احزاب سرتاسری ایران نظیر سازمان مجاهدین خلق ایران، سلطنت طلبان، بخشی از طیف اصلاح طلبان، جمهورخواهان، جبهه ملی ها و بخشی از چپ های مارکسیست (حزب کمونیست کارگری، بخشی از بقایای سازمان فداییان اکثریت و ...) نیز رسوخ کرده که از عوارض و پپی آمدهای جهانی شدن سرمایه (گلوبالیزاسیون) در عصر حاضر است. این سازمانها و طیف های مختلف در واقع "عزت ملی"، "دمکراسی"، "آزادی"، "حقوق بشر" و "حق تعیین سرنوشت ملی" را فقط برای "ملت" و "ملیت" خود میخوانند و زندگی فلاکت بار و بی امن و امان ملیتهای ساکن فلسطین، افغانستان و عراق را که هر روز در مقابل چشمان مردم جهان قربانی جنایات و تهاجم آمریکا و موتلفینش میشوند، یا ندیده میگیرند و یا توجیه میکنند. واقعیت این است که این احزاب و سازمانها و طیف ها اصل برابری ملی را که اصلی ترین مولفه حقوق بشر و "حق تعیین سرنوشت ملی" است، قبول نداشته و روابط بین المللی خود را

براساس "منفعت" ملت و ملیت خود با نظام جهانی سرمایه (امپریالیسم) تنظیم میکنند.

تاریخ جهان، بویژه در 100 سال اخیر نشان میدهد که منطق حرکت سرمایه در روند جهانی شدن اش جوامع را به سوی پولاریزاسیون عمودی (تعمیق شکاف بین فقر و ثروت در جوامع بشری، بین کشورهای پیشرفته و توسعه یافته مرکز - مترویل های سرمایه - و کشورهای توسعه نیافته حاشیه ای جهان سوم) و نیز پولاریزاسیون افقی (تکه پاره کردن کشور - ملتها و تقسیم آنها به کشورهای ضعیف و وابسته به نظام جهانی سرمایه) سوق میدهد.

بدین ترتیب روشن میشود که دیدگاه تشکلهای فوق الذکر هیچ پایه مادی برای پیوند و گسترش همبستگی با جنبشهای پیشرو و ضد گلوبالیزاسیون سرمایه قایل نیست، بلکه میخواهد با سیاست بازیهای مقطعی، یعنی زد و بندهای تاکتیکی با هر قدرتی که موقتا به صلاح "مصالح ملی" خود بدانند، دست به همکاری بزند. که در عمل به معنای انقیاد است. به همین جهت وقتی ناسیونالیستهای شوونیست از کسب "حقوق ملی" برای ملیت خود در عراق، افغانستان و ایران و ... سخن میگویند، شرایط اجتماعی برابری ملی و اصل گسست از نظام جهانی سرمایه (جهان امپریالیستی به سرکردگی آمریکا) را مدنظر ندارند بلکه هدف و منظورشان فقط و فقط سهم خواهی از "قیصر امپراتوری" برای حزب و دولت مربوطه خود در حیطه و حوزه نفوذ ابرقدرت آمریکا میباشد. چنین بیش و استدلال شوونیستی و پان ایستی که در تضاد با اصل حق ملل در تعیین سرنوشت خویش و سایر ملیتهای تحت ستم است، طبیعتا به عوض پیوند و همبستگی، منجر به تلاقی نه تنها با خواسته های محقانه ملیتهای همجوار، بلکه با اهداف سایر جنبشهای ضدنظام جهانی سرمایه (مارکسیستها، سوسیالیستها و ملی گرایان ضدامپریالیست) شده و در عمل به کشمکش و ضدیت با منافع کارگران و زحمتکشان درون ملیت خود نیز کشیده میشود.

عملکرد اولتراناسیونالیستهای کرووات، بوسنی، آلبانیایی و صرب در یوگسلاوی سابق در سالهای 1997-1991 و رهبران کرد در عراق بویژه در سالهای 2003-2001، نمونه های برجسته چنین برخوردی در دوره بعد از جنگ سرد (2003-1991) است. دوره ای که در آن لجام گسیختگی آمریکا در حیطه ی نظامیگری و تجاوز نظامی از یکسو و گسترش تلاطمات و کشمکش های خونین در سراسر جهان از سوی دیگر از مشخصات برجسته ی این دوره محسوب میشوند. اولترا ناسیونالیستهای پان ایستی کرووات، صرب، بوسنی و آلبانیایی با دامن زدن به تفاوت های ملی و فرهنگی بین زحمتکشان این منطقه که قرنها در کنار هم و در دامنه ی کوههای بالکان و سواحل دریای آدریاتیک به عنوان اسلاوهای جنوبی در صلح و آرامش زیسته بودند، نه تنها یکپارچگی کشور یوگسلاوی را از هم پاشیدند، بلکه امر وحدت و همبستگی خلقهای اسلاو جنوبی را سالها به عقب رانده و شرایط مناسبی را برای دخالت و نفوذ نظام جهانی سرمایه و بویژه آمریکا در آن منطقه، آماده ساختند. امروز این کشورها (کرواسی، بوسنی، کوزوو، اسلوانی، مقدونیه و عربستان) جملگی از اقمار آمریکا در "اروپای جدید" محسوب میشوند و شنون زندگی مردمان آن کشورها بویژه در حیطه ی اقتصادی و نظامی به طور قابل ملاحظه ای در اختیار و زیر قیمومیت و هژمونی آمریکا ننگانها قرار دارد. شوونیستهای "حزب دمکرات کردستان عراق" و "اتحادیه مبنی کردستان" با تاکید روی اختلافات ملی بین کرد و عرب و ترکمن و ... در عراق، سالها امر پیروزی جنبشهای مقاومت خلقهای عراق را به عقب انداختند. امروز در نتیجه، حمله نظامی آمریکا، نه تنها شهرهای زیبا و روستاهای حاصل خیز عراق ویران و تاراج شده و قتل عام



حق تعیین سرنوشت ملی ...

مردم بی گناه بعد از 22 ماه از آغاز حمله آمریکا و انگلیس به قوت خود باقی است، بلکه شیوع خرافات بورژوازی و ایده های برتری طلبی فرهنگی، مردمان زحمتکش این ملیتهای کهنسال را که قرنهای در کنار هم زیسته اند، از هم دور ساخته و استقلال عراق را تا مدت‌های مدیدی به تعویق انداخته است. در واقع تشدید فزاینده جنگ در عراق، شرایط را از یکسو برای نفوذ و شیوع ایده های ارتجاعی اولترا ناسیونالیستی و مذهبی آماده ساخته و از سوی دیگر به نئوکاتنها فرصت داده تا ادعا کنند که آن "آینده" ای را که برای کشورهای جهان سوم تحت نام "جنگ تمدنها" پیش بینی میکردند فرا رسیده است و تنها راه برون رفت از این فلاکت خانمانسوز و راهکار به "رستگاری" و "امنیت" قبول بی قید و شرط "دمکراسی" صادراتی آمریکا (پذیرش بازار "آزاد" و "مقدس" نئولیبرالی) و قیمومیت و هژمونی سیاسی و نظامی امپراتوری آمریکاست!

بدون تردید حقانیت آزادی ملیتهای متنوع ساکن عراق و ایران و ... تمامی نیروهای متعهد و مترقی و ضد نظام جهانی سرمایه را به ابراز همبستگی و همدلی با این ملیتها، ملزم میکند. ولی این امر نباید به چشم فرو بستن بر خصلت سیاسی احزاب و رهبران این حرکتها و ماهیت طبقاتی آنان که به غایت اولتراناسیونالیستی و کمپرادوری است، منجر گردد. خصلت سیاسی و عملکرد احزاب و سازمانهای ملی گرا را باید در ماهیت طبقاتی و سمت گیری آنها در رابطه با نظام جهانی سرمایه و بویژه نئوکاتنها حاکم در رژیم بوش، جستجو نمود. این معیار باید مورد توجه کلیه نیروهایی قرار گیرد که در عین قبول اصل حق ملل در تعیین سرنوشت خویش برای ملیتهای متنوع ساکن ایران، با سیاستها و عملکرد نظام جهانی سرمایه مرزبندی دقیق و شفاف دارند.

واقعیت دنیای پس از پایان دوره جنگ سرد - فروپاشی شوروی و "بلوک شرق" و تعرض و تجاوز نظامی آمریکا تحت سیدات نئوکاتنها (که مثالی از اتحاد سلاطین اسلحه، نفت و بنیادگرایی راست مسیحی هستند) نشان میدهد که توده های زحمتکش درون ملیتهای ساکن عراق و ایران و ... با انگیزه برحق خود، مبنی بر رهایی از ستم ملی، ضرورتاً در خدمت اهداف خود نیامده اند. آنها به خاطر نبود یک جنبش سراسری پیشرو و به طور جدی ضد نظام جهانی سرمایه و فقدان الترناتیو دمکراتیک شناخته شده، تا حدی به چاله حرکت، و اهداف شوونیستی و کمپرادوری رهبران تشکل های کرد، ترک و ... افتاده اند. حرکتهایی که نه فقط با اهداف زحمتکشان این ملیتها که خود بخش بزرگی از قربانیان نظام جهانی سرمایه هستند، بلکه برای احقاق حقوق این ملیت ها (رهایی از ستم ملی و استقرار مناسبات برابری ملی) نیز نبوده و برای آینده علیه ملیتهای ساکن ایران، عراق و ... زیان بار، فاجعه انگیز و اسارت بار خواهد بود.

در پرتو جمع بندی های فوق الذکر در مورد مسئله ملی و مضامین اصلی آن (ستم ملی و حق تعیین سرنوشت ملی) از یک سو و گسترش اندیشه های شوونیستی و پان ایستی توسط رهبری بخش بزرگی از احزاب و سازمانهای ملیت گرای ایران و برخوردها و سیاستهای آنها در مقابل حرکت سرمایه و عملکرد نظام جهانی در جهان: بویژه در خاورمیانه و ایران از سوی دیگر، نگارنده علاقه دارد که موضع و برخورد خود را نسبت به امر مهم مسئله ملی و مضامین مربوط به آن طرح کند.

اگر در گذشته استعمارگران کهن (امپراتوریهای روسیه تزاری، انگلستان و ...) در دوره 1828-1922 و سپس سرکردگان نظام جهانی سرمایه (امپریالیسم) برای کشاندن ملیتهای متنوع ساکن ایران و ملت - دولت ایران به زیر هژمونی و حوزه نفوذ خود با حرکتهای ملی در سرتاسر ایران ضدیت نشان داده در قلع و قمع جنبش های صفحات شمال ایران در سالهای 1917-1922 میلادی و سپس در سرکوب وحشیانه جنبش های دمکراتیک خلقهای آذربایجان و کردستان در سال 1945 و سپس تر در براندازی دولت ملی و دمکراتیک مصدق در سال 1332 نقش تعیین کننده داشتند، امروز بنابر مصالح شان (منطق گردش و حرکت سرمایه) و به منظور کسب موقعیت برتر در خاورمیانه و ایران خود را "مدافع" حقوق برخی از ملیتهای ساکن ایران معرفی میکنند.

تاریخ نشان داده که نظام جهانی سرمایه و در راس آن آمریکا و قشر بورژوا شوونیست، ایران (چه در حاکمیت و چه در اپوزیسیون) حاضر به قبول اصل "حق تعیین سرنوشت" ملیتهای تحت ستم و تشکل دولت - ملت مستقل از محور نظامی جهانی نیستند. لذا نگارنده بر آن است که نیروهای طرفدار دمکراتیزاسیون، برابری طلب، سوسیالیست، چپ های مارکسیست (کمونیست) همراه با احزاب، سازمانهای ملیت گرا (طرفدار استقرار دولت فدراتیو و خودمختاریها) در ایران که به طور روشن و معین با نظام جهانی سرمایه (امپراتوری آمریکا) مرزبندی کرده و خواهان کسب قطعی از محور نظام جهانی سرمایه (امپریالیسم) هستند، باید با پیگیری همه اقدامات و ترفندهای نئوکاتنها حاکم در رژیم بوش را در منطقه خلیج فارس - بحر خزر (خاورمیانه و آسیای مرکزی) تعقیب و تحقیق کرده و مورد تفحص قرار دهند و خود را برای "روزهای بارانی" آینده آموزش داده و آماده سازند. تجربه عراق در دو سال گذشته باید برای ما که به عنوان بخشی از قربانیان نظام جهانی و جزئی از ابرقدرت افکار عمومی جهانی ("وجدان جهانی") در مقابل "اسکندر قهار" زمان قرار گرفته ایم، منبع مهمی برای تجربه اندوزی و بدل یابی باشد. نفس وجود جمهوری اسلامی سرمایه تهدیدی بالقوه و تاریخی برای استقلال پایدار ایران که مولفه اصلی و ضروری ترین زمینه برای گسترش آزادی و دمکراسی و عدالت اجتماعی - اقتصادی برای ملیت های متنوع ساکن ایران است، میباشد. وقت آن رسیده است که تمامی نیروهای مترقی، سوسیالیست و دمکراتیک ملی همراه با سازمانها و احزاب ملیت گرای طرفدار استقرار دولتهای فدراتیو و خودمختاری (که با منویات و عملکرد نظام جهانی سرمایه خط کشی شفاف کرده اند) حساب خود را از "محافظه کاران" و "اصلاح طلبان" درون حاکمیت و با سلطنت طلبان، جمهوربخوانان و ... خارج از حاکمیت که فقط خواهان دست به دست شدن قدرت و ماشین دولتی بوده و تلاششان پیوستن ایران به مدار نظام جهانی سرمایه است، جدا سازند. این نیروهای ضد نظام جهانی باید به نوجوانان و جوانان متعلق به ملیتهای ساکن ایران (که هفتاد و پنج درصد جمعیت 75 میلیون نفری ایران را تشکیل میدهند) ندا دهند که "دمکراسی" و "حقوق بشر" خواهی رژیم بوش، همانطور که در دو سال گذشته در کشور همسایه (عراق) نشان داده است، چیزی جز تاراج، هرج و مرج، آشوب و عدم امنیت برای ملیتهای ساکن آن کشور نیست. تاریخ و ملیتهای متنوع ساکن ایران کسانی را که پنجاه و سه سال پیش با خواست و حمایت آمریکا با کودتای 28 مرداد 1332 دمکراسی نوپا و جوان ایران را سرکوب ساخته و ایران را به مدار نظام جهانی سرمایه متصل ساختند و امروز نیز آرزوی مداخله "اسکندر قهار آمریکا" در ایران را دارند، هرگز نخواهند بخشید.

= پایان =

= دیدگاه =

از میان مطالب رسیده از ایران

غرش رعد در آسمان بی ابر

احمد زاهدی لنگرودی

برای بررسی یک جنبش می بایست نیروها، برآیند آن، امکانات و درنهایت، پس از بررسی این ها و فضا و محدوده ی عمل جنبش عملکرد آن در مقطع تاریخی خاص در قیاس با کل زمان رویش و بازدهی مورد نظر باشد. هدر دادن افراد موثر و کارآمد در جهت پیشبرد اهداف شخصی یا باندبازی های جاه طلبانه، همواره آزار دهنده و بریاد دهنده خواهد بود. به عنوان نمونه، در جنبش جنگل، جنگلی ها برای براندازیامپریالیسم انگلیس و روسیه ی تزاری و براندازی حکام و رژیم بدنام قاجار، برخاستند. اما با خوانین خونخوار گیلان مواجه شدند، و در هر دو میدان مجبور به جنگیدن. و سرانجام به «نخستین جمهوری» نیز رسیدند؛ اما در فراز و فرودی ناگاه همراهان یکرنگ، ناهماهنگ شدند. از آن جمله نزدیک ترین و صدیق ترین یاران چون احسان الله خان که از سران افراطی و چپ روی جنگل بود و خالو قربان که از یاران نزدیک میرزا کوچک خان و از سران خیزش جنگل بود - و در نهایت هم او سر کوچک خان را برای سردار سپه به ارمغان برد!! - خیانت کردند، یا نه، به راهی دیگر رفته و با ایجاد دودسته گی و تعجیل در رسیدن به هدف با بلندپروازی ها کار را به جایی رساندند که جمهوری گیلان شکست خورد. این چنین عدم شناخت و برنامه ریزی مناسب با آن می تواند در برآیند نیروها خطایی جبران ناپذیر به بار آورد. هم این طور عدم درک و شناخت تاریخی از موقعیت حال و گذشته، فریب خوردن از آزادی های دموکراسی نیم بند، که اجازه ی نشر محدود افکار را می دهد، می تواند با عملکرد غلط و جبران ناپذیری همراه شود. هدف از این نوشتار نه بررسی تاریخی جنبشی است و نه اصراری بر اصالت گفتاری! تنها هشدار است به رفقای که بی توجه به موقعیت کنونی با اقدام های ناخردانه و رسوا، دانسته یا ندانسته دست به تخریب و تحمیل روش های ناروا به دیگران می زنند. با این اقدامات علاوه بر ضربه زدن به خود، هزینه ی عملکردهای آرام و دموکراتیک را نیز بالا می برند و با بهانه دادن به بوق های زرد ارتجاع، حساسیت ها را بی دلیل برمی انگیزانند. هشیاری و آموختن از مردم بهترین روش است. وقتی خود را همسان خلق بدانی و از زاویه ی دانای کل با آن سخن نگوئی، آن گاه به خود حق خواهی داد که خطاهای عملی یا کزروی های به پنداری نا ثواب، را داشته باشد. چرا که روندی هشیار و دموکراتیک سرشار از زیر و زبر هایی است که شاید بعضاً خوشایند طبعی عجول نباشند، اما درنهایت چون شریان های آب سرازیر از شیب کوهستان ها راه خود را می یابند، تا رودخانه تا دریا. کارل کائوتسکی در مقاله ی دیکتاتوری پرولتاریا می نویسد: دموکراسی پیش شرط مبارزه ی کارگری و مثابه ی مبارزه ی توده ای است. اگر «دموکراسی بی قید و شرط» و «دموکراسی ناب» هم موجود نباشد، آن اندازه دموکراسی لازم است تا بر اساس آن بتوان توده ها را سازمان داد و مرتباً در میان شان روشننگری کرد. این امر هیچ گاه از راه های مخفی نمی تواند صورت پذیرد. اعلامیه های پراکنده نمی توانند جانشین مطبوعات روزانه شوند. توده ها را نمی شود مخفیانه سازمان داد و مهمتر از همه، یک سازمان مخفی نمی تواند سازمانی دموکراتیک باشد. چنین سازمانی غالباً به پیدایش دیکتاتوری فردی و یا دیکتاتوری تعداد کمی از سرکرده گان می انجامد. چنین برداشتی از مارکسیسم کلاسیک، امروزه می تواند بسیار روشننگر و مفید باشد. عدم درک درست از فلسفه ی مارکسیستی و نمایش آگاهی ای پوشالی و نقد ناپذیری و بستن اندیشه بر چهارچوبی که بسته گی نمی پذیرد، عدم شناخت درست از جامعه و نیازهای توده ها، می تواند در هر زمان

اشتباهی تاریخی و جبران ناپذیر تلقی گردد. نسل جوانی که امروزه با افق های مشترک خویش به جامعه ی متعادل و بی طبقه ی فردا می اندیشد می باید با بازنگری در فلسفه و دیدگاه خود و انطباق و روزآمد کردن اپیدئولوژی اش راهی جز راه پیشینیان برای خود برگزیند.

این پر واضح است که انقلاب ها زاده ی شرایط اقتصادی - اجتماعی روزگار خویش اند و نمی توان به ضرب و زور انقلاب ایجاد کرد. اگر بشود نگه داری انقلاب دشوار است و راهی جز دوری از دموکراسی و عدالت پیش روی اربابان انقلاب ها نیست. مارکس یا انگلس، برای رویدادن هیچ انقلابی از قبل تاریخی تعیین نکردند.

در آشفته بازار استبداد زده ای که جای تولید و رشد و نمو هیچ اندیشه ای را در طول تاریخ نگذاشته است - و البته این گناه یک یا دو دولت یا نظام حکومتی هم نبوده است - علاوه بر عدم وجود فضایی باز برای بحث بر بسط و نقد یک اندیشه، حافظه ی تاریخی مردم هم کوتاه مدت و کم تحمل کرده و این امر مانع از بازداشتن تکرار تاریخ می شود، پس ناخودآگاه هر نسل تجربه ی شکست نسل پیش را تکرار می کند و انقطاع تاریخی ناشی از استبداد نیز به عدم انتقال تجربیات می انجامد و به این تکرار هربار تراژیک تر - کمیک تر دامن می زند. سعی در تطبیق فلسفه ی سوسیالیستی با شرایط تاریخی، اقتصادی، سیاسی موجود، هربار با حذف فیزیکی ساعی و یا حذف تفکر وی - متأسفانه که گاه به دست همفکران او - همراه بوده و هست. جدا از این که حضور دایمی و خشن استبداد، اندیشه را به پستی انزوا کشانده و راهی جز بازتولید استبداد برای آن باقی نمی گذارد. بازتولیدی که هربار در قالبی متفاوت اما در باطن یکسان انجام می گیرد. کائوتسکی در ادامه ی مقاله ی دیکتاتوری پرولتاریا جمله ی جالبی به این مضمون دارد که: بسیاری از افشار عقب مانده ای که با سرمایه داری خصومت می ورزند نیز بر مالکیت خصوصی بر ابزار تولید، یعنی بر زمینی متکی اند که سرمایه داری از آن می روید. پس در کشورهای عقب مانده تعداد کسانی که از سرمایه داری، به طور بی واسطه پشتیبانی می کنند می تواند متفاوت باشد. چنین کنایه ای، هرچند غم انگیز و با ملال آور، حقیقتی را در خود نهفته دارد. آنجا که خرد، مرزبندی ها را مشخص نمی کند، و قحط سرمایه، کار خودش را انجام می دهد. رفقای که از نسل سوم پس از انقلاب 57 برخوردارند و با نگرش به سوسیالیسم، فریاد عدالت خواهی سر می دهند، در صورت نداشتن استراتژی و تاکتیک مشخص و پی گیری و تقلید از دارو دسته های نا مشخص که یک شبه از زیر بوته سبز شده اند، می توانند نه تنها آینده ی خود بلکه برآیند سال ها تمرین و صرف هزینه در جهت دست یابی به روندی دموکراتیک در جنبش چپ را به باد دهند. عدم شناخت درست «چپ ها» در برهه ای که محمد رضا پهلوی دست به اصلاحات ارضی و انقلاب از بالا می زد، از آن پدیده، نه تنها موجب دودسته گی جنبش بلکه اسباب موفقیت مقطعی سرمایه داری در قدرت گرفتن و پیش تاختن به سوی بربریت، انسداد مطلق سیاسی و در نهایت سرخوردگی جنبش و دست زدن بخش فعال و مفید آن به مشی مسلحانه برای جلو انداختن زمان انقلاب شد. پندی است که: هنگامی که قصد پیشرفت داریم می بایست به پله های پشت سر خویش هم نگاهی داشته باشیم و هنگامی که نیم نگاهی به پشت سرمان داریم بهتر است آهسته تر گام برداریم که سقوط نکنیم. آهستگی را به معنای آگاهی بگیریم و نه محافظه کاری و نه چیز دیگری؛ چپ روی های کودکانه و خیال پردازی های واهی، در نهایت امر جز سرخورده گی به بار نخواهد آورد. مساروش - البته در باب دیگری! - توضیح می دهد که: افسانه ها به راحتی ساخته می شوند و به دشواری از میان بر می خیزند. یک بالون خالی (جهل محض نسبت به مستندات معتبر) و مقادیری هوای گرم (خیالیابی محض) کافی است تا آن را از زمین بلند کند؛ اقتدای شیعی به مارکسیسم مثال آنچه در دهه ی چهل به صورتی که ذکرش رفت، در محیط مستند، بالاجبار روی داد، امروزه کارکرد خود را از دست داده است. نه امروزه که در همان سال های میانی دهه ی پنجاه تغییراتی در زمینه ی پذیرش مشی مبارزه ی مسلحانه ی چریکی پیش آمد؛ قضاوت ها عوض شد و جالب است که این موضوع در زندان مطرح می شود، جدا از این دلایل که: حذف فیزیکی رهبران تئوریک جنبش در زندان و کشته شدن مبارزان خارج در حمله های ساواک، می توانست در این چرخش اندیشه گی موثر باشد؛ از

غرش رعد در آسمان

الزاماً برای آن، تلاش کرد و آگاهی را گسترش داد. اقدامات خودسرانه و ماجراجویانه تنها به تخریب فضای حاصل می انجامد و راه را برای بازوهای مهیب استبداد و ارتجاع باز می گذارد تا عرصه دایم بر کوشنده گان دیگر بسته تر شود. و انسداد سیاسی دیگری از نو پدیدار. یک نیروی فعال و آگاه حتا اگر نخست جذب شعارهای زیبا، ولی نه تازه ی یک جریان انحرافی بشود، بازهم می تواند با درایت و هوشیاری در دل همان جریان و یا با خارج شدن، جریان را به نقد یا نفی بکشد. سوسیالیسم زیباست. اما آرمان بشر که زیستن در رفاه، عدالت و آزادی است، زیباتر است. برای نمونه ازدو دسته فعال جنبش سوسیالیستی ایران می شود نام برد، نخست افرادی از جنس سلطانه و مرتضا علوی که جان خود را بر سرسپردگی به بارگاه کرملین از دست دادند، و با این که با توجه به آثار به جا مانده شان می توانستند بسیار موثر و در خدمت به توده های کشور خود مفید فایده تر باشند - تا مثلاً با اندیشه ی انترناسیونالیسم - دست آخر به عنوان خائن به آرمانی که در راهش تلاش می کردند به دست مدعیان برقراری عدالت و در کشور آرمانی شان کشته شدند. و دیگر افرادی مانند مصطفی شعثانیان یا بیژن جزنی که گرچه متأثر از فضای بسته ی ناشی از انسداد سیاسی و استبداد مطلق زمانه به مبارزه ی مسلحانه گرویده و جان در راه آرمان خویش نهادند، اما در اندیشه خود پیوسته پویا و ایرانی باقی ماندند. نقد کردند و نقد شدند. امروزه اما نگرشی تازه تر نیز که الزاماً دور از آن دو و با برخلاف آن ها نباشد هست. می توان با گردش دموکراتیک و اندیشیدن به حرمت و کرامت آدمی، حتا دشمن، چهره و جایگاهی از چپ معرفی کرد که جز سخن توده ها حرفی نمی زند بر له آنان، و آنان که می پندارند مردم پیوسته به خطا می روند و می خواهند چوپانی برای گله ی مردم باشند، کم کاری را با روش های ماکیاویلیستی جبران می کنند. این تفکر بسته و نازا نه تنها جلو بازرویش جنبش را می گیرد که هرگز خود نیز قادر به اداره و کنترل جنبش و جریانی نخواهد بود. حاصل در نهایت جانشینی استبدادی به جای استبداد دیگر است و بس. تزیق آگاهی در جامعه ی بسته دشوار است. داوطلبان این نبرد می بایست فریادشان را در خلاء به گوش ها برسانند می بایست در آسمان بی ابر صاعقه ای ایجاد کنند. هم با تمام این ها تا جایی که می شود از هزینه ها به نفع توده های مردم کم کنند. کاری که ادعایش در ظاهر از هرنوع مبارزه ای سهل تر و در نهایت، به وقت عمل؛ دشوارترین خواهد بود. اما مگر برخی رفقا ادعا نمی کنند که داوطلبین نبرد دشوارند و آماده ی هرگونه مواجهه و مبارزه. این خود نوعی مبارزه دربرابر جهل و ارتجاعی است که تا کنون و تا این تاریخ حاکم بوده و هست. این گوی و این میدان. فقط آب را گل نکنید!

برای این نوشتار از کتاب های زیر استفاده شده است :

- خونینه های تاریخ دارالمرز، محمود پاینده لنگرودی
- من یک شورشی هستم، عباس سماکار
- علیه لنینیسم، کارل کائوتسکی
- گامی در نقد فلسفه ی هگل، کارل مارکس
- نظریه ی بیگانه گی مارکس، ایشتون مساروش
- مارکسیسم غربی و مکتب فرانکفورت، رضا نجف زاده

احمد زاهدی لنگرودی

1384/1/27

تهران



آنجا که استبداد در زندان، خاصه در آن سال ها حضور کمتری داشت، رهبران تئوریک بازمانده در زندان ها، که خود از دل مبارزات توده ای برآمده و دچار بی عملی حزب توده نیز نبودند، و دقیقاً به روان شناسی بحران موجود آشنایی داشتند، با زبانی به رد مشی چریکی پرداختند که استدلالی باشد؛ تا بتواند جانشین روند مبارزه را هم تعیین کند. آنچه در آن سال ها تولید شد و باز در شور انقلابی به انحراف گروید، نه انتقاد و نفی آن شور و التهاب رمانتیک؛ بلکه جهت دادن آن در راستای یک دیدگاه سوسیالیستی و نو بود. کما این که سال ها بعد، گذشت زمان مشخص کرد که ادامه ی آن چپ روی ها چیزی جز ترد شدن از سوی جامعه برائت خطاهای فاحش و عدم نقد پذیری یا گردش به راست های مفتضحانه ای که امروزه از سوی برخی چپ های دیروزی می بینیم، نمی توانست باشد. به عنوان نمونه امروز تاریخ مشخص می کند، اقدامی که در رد مشی مسلحانه انجام پذیرفت، نه عملی انحرافی که آگاهانه و مشخصاً در آن مقطع تاریخی درست و کارآمد بود. مگر جز این است که مارکسیسم خود بخشی از اندیشه ی سوسیالیستی است و از آن رو علمی، و کارآمدتر است که پیوسته در حال تکامل و پویایی سوسیالیسم حرکت می کند، نه بدان معنا که صرفاً دارای خلاءهای تئوریک است؛ که یحتمل هم هست؛ بلکه از آن رو که با تکامل دانش بشری همچون هر نگرش علمی دیگر، تغییر و تکامل می یابد و کارکردهای متفاوت تری به خود می گیرد. رفقای پویا و عدالت طلبی که می پندارند با مطالعه ی یک - دو جزوه و کتاب از نویسندگان سوسیالیست یا یک رهبر حزبی، به حقیقتی دست یافته اند که جهان را به شکل شاعرانه ای عادلانه و زیبا می کند و نیاز به بیشتر دانستن نمی بینند، به زودی دنباله روانی خواهند بود که رهبران گمراه و احتمالاً بی دغدغه شان آنها را تنها برای مشارکت در مصائب و احیاناً اشتباهات خود به کار می گیرند، و در نهایت رُل هنرپیشه ی نقش دوم را در میدان اختراعات دارو دسته های بی هویت برای جعل تاریخ و کسب افتخار و هویت پیدا می کنند. مگر جز این است که کارل مارکس خود برای نخستین بار برنامه ی دگرگونی را در دستور کار فیلسوفان قرار داد. و مگر جز این است که درست از همان زمان که اندیشه های او دستمایه های ایجاد انقلاب و تاسیس دولت شد، جریان دیگری به مطالعه ی انتقادی این رویکرد ارتدوکس پرداخت و پیامدهای آن را همسنگ با زبان های جامعه ی سرمایه داری دانست. دوگانه نگرگی در مفاهیم انوپایی آشکار است: راه حل آرمانی با واقعیت سخت در تضاد است. و از آنجایی که آرمان واقعیت به عنوان اجزای یک ارتباط دوسویه ی دیالکتیکی دریافت نمی شوند، این تضاد دوگانه نگرانه ی غیر دیالکتیکی را ناگزیرمی توان با نوعی تصور خودسرانه پرکرد. بازتاب این تصور خودسرانه را می توان در رویکرد رفقایبی که خود را دربرابر روزنامه ای آلت دست سرمایه داری، با حقارت آلت دست آن روزنامه می کنند، یا کپی برداری و انعکاس ترزهای سپری شده ی سه دهه ی پیش، در نشریات دانشجویی که جای بحث و برآیند نظرات روز آن هاست، یا هرج و مرج طلبی و نمایش رفتار های هیستریک در مجامع هم افق خویش - صرفاً برای طرح تصور خودسرانه شان - همان طور که هم دسته های خارج از مرزشان در کنفرانس های مشهور می کردند؛ مشاهده کرد. برای دوری از هر انحراف اندیشه و در جهت بناکردن بنیان و نظمی نو در اطراف خود، نخست می بایست تاریخ خواند. تحلیل مبتنی بر تاریخ موثرترین روش نقد است. هرگاه که به گفته ی مارکس، انسان توانائی های اختصاصی اش را همچون نیروهای اجتماعی بشناسد و سازمان دهد و به این سان دیگر نیروهای اجتماعی را از نیروی خویش به شکل قدرت های سیاسی جدا نکند، تنها در آن زمان است که «آزادی انسان» کامل خواهد شد. بنابر این گام نهادن در راه آگاهی دادن واگاهی گرفتن نخستین اقدام یک کوشنده ی راه عدالت و آزادی است. باید باور داشت که غیر ممکن است بتوان مالکین یک روستا را با تئوری متقاعد کرد که سوسیالیسم خوب است. چپ چیزی بیشتر از جامعه اش ندارد. عملکرد یک نیروی چپ بازتاب جامعه ای است که در آن زندگی می کند. برای هر اقدامی ابتدا باید در دموکراسی نیم بند حاصل، و نه

کانون دفاع از آزادی - گوتنبرگ (سوئد) برگزار می کند :

سیمینار بررسی مسائل ملی در ایران با عنوان « از تمامیت ارضی تا حق تعیین سرنوشت ! »

آزادخواهان هم سرنوشت و برابری طلب ! :

طرح مسائل ملی در شرایط امروز ایران و منطقه از اهمیت بسزایی برخوردار است و همین ما را به تدارک این سیمینار بزرگ و داشت ۰ در برپایی این سیمینار ما از نیروهای زیر دعوت کرده ایم :

- ۱ - سازمان دفاع از حقوق ملی خلق ترکمن - سوئد - ۲ - جنبش دمکراتیک احواز - سوئد و نروژ - ۳ - فدراسیون آذربایجان در سوئد - ۴ - حزب مردم بلوچستان - ۵ - حزب دمکرات کردستان ایران - سوئد - ۶ - حرکت ملی آذربایجان جنوبی - واحد اروپا - ۷ - جنبش فدرال دمکرات آذربایجان - ۸ - حزب مشروطه ایران - ۹ - جبهه ملی ایران - شاخه گوتنبرگ - ۱۰ - کمیته خارج کشور حزب کمونیست ایران - ۱۱ - حزب کمونیست کارگری ایران - ۱۲ - سازمان کارگران انقلابی ایران - (راه کارگر)

زمان : شنبه ۷ مه ۲۰۰۵ ساعت ۱۱ تا ۱۹

مکان : میدان یرن توریث (روبروی سینما دراکن) سالن اجتماعات دانشکده صلح و توسعه ، جنب کانال ، خیابان برو گاتان شماره ۴

ما همه جانبداران به اصل آزادی و دمکراسی را به شرکت در بزرگترین سیمینار شهر دعوت می کنیم . ورود برای همگان آزاد است .

تلفن اطلاعات : ۰۷۳-۶۷۷۸۸۱۵

۰۷۳-۵۰۶۵۶۵۷-۰۷۰-۷۴۰۵۲۳۴

بزرگداشت اول ماه مه ، روز جهانی کارگر در دانشگاه تهران

روز شنبه ۱۰ اردیبهشت ساعت ۲ الی ۶ در تالار اصلی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران برنامه بزرگداشت اول ماه مه روز جهانی کارگر برگزار گردید. که شامل :

سخنرانی بابک پاکزاد (سردبیر فرهنگ و توسعه)
جعفر عظیم زاده (فعال کارگری) بهروز کریمی (سردبیر نشریه دانشجویی خاک) پخش فیلم ، نمایشگاه عکس و بود .

اتاق کمیته ایرانی اول ماه مه ۲۸ آوریل تا ۳ ماه مه

این اتاق، طی روزهای فوق الذکر، برنامه های زیر را در شبکه پالتاک برگزار نموده و یا خواهد نمود :

پنجشنبه ۲۸ آوریل

معرفی کمیته ایرانی اول ماه مه و سخنرانی یونس پاسا پناپ - مبارزات کارگران ایران ساعت ۸ تا ۱۲ شب به وقت اروپای مرکزی

جمعه ۲۹ آوریل

یکی از فعالین جوان جنبش کارگری از ایران مظفر فلاحی ساعت ۸ تا ۱۲ شب به وقت اروپای مرکزی

شنبه ۳۰ آوریل

پرویز بابایی و محمد رضا شالگونی ساعت ۶ تا ۱۲ شب به وقت اروپای مرکزی

یکشنبه اول ماه مه

گزارش برگزاری اول ماه مه در سراسر جهان مریم خراسانی- کامران نیری و دیگر سخنرانان از ایران از ساعت ۱۲ ظهر به وقت اروپا تا ساعت ۲۴

دوشنبه دوم ماه مه

مریم محسنی - کاظم فرج اللهی گزارش برگزاری اول ماه مه در تهران ساعت ۸ تا ۱۲ شب به وقت اروپای مرکزی

سه شنبه سه ماه مه

سوسن بهار کار کودکان ساعت ۸ تا ۱۲ شب به وقت اروپای مرکزی

Iran1mai2005@aol.com

سایر برنامه ها در اطلاعیه های بعدی به اطلاع خواهد رسید.